

مباحث فرهنگی / ۹

تاکنون منتشر شده است:

- فرهنگ استقلال - جردانصوری
- روابط فرهنگی ایران و هند - مینولسی
- شرح مرادات حافظ از میرسید علی همدانی - ابرج گلرخی
- نگاهی به تاریخ حیدرآبادکن - مجتبی کرمی
- فرهنگ استقلال و توسعه - جردانصوری
- آزاد و افکار اسلامشناسان معاصر آلمان - سیدحسین موسویان
- زبان و ادب فارسی در فرارود - رحیم‌سلمان‌نهادیانی
- رویارویی غرب‌گرایی و اسلام‌گرایی - ترجمه سجتا - جودی
- ملی‌گرایی هندو - محمدعلی جمشیدی پورجودی

مبلغان آلمانی در ایران

تألیف آندراس و الدیوورگر

مترجمان:

علی رحمانی
حسین رشیدی
لادن عطاربی



دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

مبلغان آلمانی در ایران

تألیف آندراس و الدیوورگر

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
 نوابشاه، و فروشگاه مرکزی: صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۲۳۵۳
 فروشگاه شماره ۱: صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۲۷۲۶
 بها: ۹۵۰۰ ریال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.KetabFarsi.com

مبلفان آلمانی در ایران

آندراس والد بورگر

مترجمان:

علی رحمانی

حسین رضوی

لادن مختاری

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی

تهران - ۱۳۷۹

www.KitabFarsi.com

فهرست نویسی پیش از انتشار

والدبورگر، آندراس
میلغان آلمانی در ایران / آندراس والدبورگر، مترجمان علی رحمانی، حسین رضوی، لادن مختاری؛ [برای] دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.

بیس و هشت، ۲۱۲ ص. - (مباحث فرهنگی؛ ۹)
بها: ۹۵۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)
عنوان به آلمانی:
"Missionare und Moslems - Die Basler Mission in Persien 1833-1837".
عنوان به انگلیسی:

The German Missionaries in Iran.

کتابنامه.

۱. کاتولیک (مذهب) - هیأت های اعزامی - ایران. ۲. مسیحیت - تبلیغات - اسلام. ۳. مسیحیت - ایران - تبلیغات. الف. رحمانی، علی، ۱۳۲۶ - مترجم. ب. رضوی، حسین، ۱۳۰۸ - مترجم. ج. مختاری، لادن، ۱۳۴۸ - مترجم. د. ایران. وزارت امور خارجه. دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. ه. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. و. عنوان.

۲ م ۲ و ۲ م ۲ BV ۳۲۱۵ / ۲۶۶/۰۲۳۴۳۰۵۵
کتابخانه ملی ایران
۱۱۸۹ - ۷۹ م

میلغان آلمانی در ایران

نوشته: آندراس والدبورگر
مترجمان: علی رحمانی، حسین رضوی، لادن مختاری
چاپ اول: ۱۳۷۹
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
حروفچینی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

نمایشگاه و فروشگاه مرکزی و مرکز پخش: تهران، خیابان آیت اله طالقانی بعد از تقاطع بهار، شماره ۵۱۷
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۳۵۳ تلفن: ۷۶۸۵۸۲، ۳-۷۵۰۶۱۰۰، ۷۵۰۶۰۴۴، ۷۵۰۶۰۴۴
دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۸۰۲۶۵۸-۵۹، فاکس: ۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۲۲۹۲۲۷۰-۷۱

این کتاب ترجمه ای است از:

" Missionare und Moslems -

Die Basler Mission in Persien 1833-1837"

- Andreas Waldburger

- Basel, 1983

- Basileia Verlag

- ISBN 3-85555- 028-X

«فهرست مطالب»

پیشگفتار	یازده
دیباچه	سیزده
نقدنامه	هفده
مقدمه	بیست و سه

فصل اول: ایران و منطقه قفقاز

۱. ایران، توسعه طلبی روسیه و انگلستان	۱
- ایران تا آغاز قرن نوزدهم	۱
- ایران در قرن نوزدهم تحت حکومت قاجاریه	۴
- پیشروی روسیه در قفقاز	۹
- ایران زیر نفوذ انگلستان	۱۱
- جنگ دوم ایران و روسیه (۲۸-۱۸۲۶)	۱۲
یادداشتها	۱۷
۲. ایران در دهه ۱۸۳۰	۲۷
- ولیعهدی عباس میرزا و "تمدن کلیسای کاتولیک" در تبریز و آذربایجان	۲۷
- جنگ شاهزادگان در ۳۵-۱۸۳۴ و لشگرکشی به هرات	۳۵
یادداشتها	۴۲

فصل دوم: میسیونری در ایران (۳۷-۱۸۳۳)

۱. اولین مرحله ورود به کشورهای اسلامی:	۵۳
اقامت «کارل گوتلیب فاندِر» در بغداد (۳۱-۱۸۲۹)	۵۳
- کارل گوتلیب فاندِر	۵۳
- سفر به بغداد و اقامت در این شهر	۵۴
- چهره ایران و عثمانی در آینه گزارشهای "فاندِر"	۶۲

- "میزان الحق" و انصراف از بازگرداندن مسلمانان از دین خود ۶۷
- طرح "فاندر" برای تبلیغ ۶۷
- مبانی اندیشه تشکیل مسیونری ایران ۸۰
- یادداشتها ۸۳
۲. آغاز کار مسیونری ایران (۱۸۳۲-۳۳) ۹۱
- اقامت "فاندر" در تبریز (۱۸۳۲-۳۳) ۹۱
- تصمیم‌گیری در مورد آغاز مسیونری در ایران ۹۴
- سابقه تبلیغات مذهبی در ایران ۹۷
- یادداشتها ۱۰۰
۳. آغاز تبلیغ در تبریز (۱۸۳۳-۳۴) ۱۰۴
- "کریستف فریدریش هاس" ۱۰۴
- سفر به تبریز ۱۰۵
- آغاز و سازماندهی تبلیغ ۱۰۷
- شرایط سیاسی در آغاز کار تبلیغ ۱۱۲
- مدرسه جوانان ارمنی و رابطه "هاس" با ارمنه ۱۱۵
- سفر به ارومیه همراه با "ج. پرکینز"، مسیونر آمریکایی و ارتباط با نسطوریان .. ۱۱۶
- برخورد "کریستف هاس" با دنیای فرهنگی ایران ۱۲۱
- یادداشتها ۱۲۹
۴. طرح تشکیل مسیون کردها ۱۳۹
- اندیشه تشکیل هیأت کردها و "کریستیان گوتلیب هورنله" ۱۳۹
- فعالیت تحقیقاتی "هورنله" ۱۴۰
- نتایج تحقیق در مورد کردها ۱۴۳
- یادداشتها ۱۴۸
۵. اوج تبلیغات مذهبی در ایران در ۱۸۳۵ ۱۵۲
- اقدامهای "کریستف فریدریش هاس" ۱۵۲
- اختلاف‌نظر میان "هاس" و کمیته ۱۵۶

- مهاجرت "فریدریش ادوارد اشنايدر" و "یوهانس تئودور ولترز" به تبریز در
پاییز ۱۸۳۵ ۱۵۹
- هیأت بازل در تبریز تحت حمایت انگلستان ۱۶۱
- یادداشتها ۱۶۵
۶. سرانجام مسیونری در ایران ۱۷۰
- وضع تبلیغات مذهبی ایران در آغاز ۱۸۳۶ ۱۷۰
- طرح مبلغان تبریز در مورد ساخت مدرسه ۱۷۱
- عدم پذیرش طرح ساخت مدرسه از سوی کمیته و اخذ تصمیم برای خاتمه کار
هیأت ایران ۱۷۵
- سفر "هورنله" و "اشنايدر" به اصفهان در تابستان ۱۸۳۶ ۱۸۰
- بازگشت مبلغان از تبریز ۱۸۶
- یادداشتها ۱۸۸
- فصل سوم: مسیون بازل و دنیای مشرق زمین ۱۹۳
- منابع و مآخذ ۲۰۷

پیشگفتار

در ۱۸۳۳ با گذشت ده سال از تأسیس مسیون بازل^۱ در شوشی، یکی از شهرهای روسیه واقع در نزدیکی مرز ایران، مبلغان بازلی به ایران آمدند تا براساس برداشت خود از مسیحیت به تبلیغ بپردازند. کتاب حاضر به بررسی این نکته می‌پردازد که مسیون تحت چه شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی توانسته است، در کشوری به فعالیت بپردازد که اسلام در آن نیرویی حاکم و خودآگاه است. از جمله مسائلی که در این کتاب به طور مشروح و براساس سفرنامه‌های بی‌شمار مورد پژوهش قرار می‌گیرد، موقعیت ایران در اوایل قرن نوزدهم و به ویژه نفوذ قدرت‌های استعماری است و به خصوص نحوه برخورد مسیونرها را با دنیایی که برای آن‌ها بیگانه بوده است، نشان می‌دهد. از یک سو این مبلغان برخلاف بسیاری از جهانگردان آن عصر، به دلیل مسیحی بودن نباید غیراروپاییان را به دیده حقارت و طبقه‌ای زیردست می‌نگریستند و از سوی دیگر با کمال سرسختی بر اعتقادات خود مبنی بر برتری مسیحیت و تمدن مغرب زمین پافشاری می‌کردند. با توجه به مقاومت شدید مسلمانان در برابر آنها و سد کردن راههای نفوذ ممکن، این مبلغان آلمانی ناگزیر شدند، خود را با روابط موجود در میان جوامع اسلامی هماهنگ کنند و آنها را به اتخاذ یک تصمیم اساسی در مورد روش فعالیت خود وادار سازند.

نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که به واقع تا چه حد اختلاف میان مسیونرها و دنیای بیگانه اسلامی، اساسی بوده و تا چه میزان بر جهان‌بینی معنوی و از آنجا بر جهان‌بینی مذهبی مبلغان مؤثر افتاده است. این اثر بر پایه انبوهی از اسناد پدید آمده است که تا به امروز تقریباً بی‌آن که مورد توجه قرار گیرند، کنار گذاشته شده بودند، در حالی که از نظر تاریخ عمومی، به ویژه از لحاظ تاریخ برخوردهای فرهنگی میان اروپا و مشرق زمین مسیونها و استعمار، از اهمیت خاصی برخوردارند.

ناشر سویسی

۱. Basler Mission: انجمنی بود که در ۱۸۱۵ برای تبلیغ مسیحیت در مشرق زمین در شهر بازل سویس تأسیس شد. "کریستیان گوتلیب بلومهارت"، کشیش آلمانی اهل اشتوتگارت بود که به عنوان "بازرس" مسیون، مبلغان را اعزام می‌کرد و تا ۱۸۳۸ سرپرستی این انجمن را به عهده داشت (م.).

دیباچه

مسیونری بازوی مذهبی استعمار غرب در سرزمین‌های غیرمسیحی بود و دستگاه تبلیغات مذهبی یکی از نهادهای مهم استعمار اروپا به شمار می‌رفت. آلمان پیوسته از پایگاه‌های اصلی مسیحیت اروپایی محسوب می‌شد. کلیسا در آلمان قدرتمند بود و نقش بسیار مؤثری در سیاست خارجی داشت. نفوذ محافل کلیسایی در آن سرزمین که در نیمه اول قرن نوزدهم هنوز به صورت یک کشور درنیامده بود، سبب گردید، مبلغان آلمانی بسیاری، با انگیزه خدمت به کلیسا و انجام وظیفه دینی به ترویج مسیحیت در خارج از اروپا بپردازند، اما این مبلغان خواه، ناخواه به خدمت استعمار درآمدند و فعالیت آنان در سیاست‌های استعماری اهمیت خاصی یافت. مسیحیت با اسلام دشمنی دیرینه داشت و آن را تنها رقیب تسلیم‌ناپذیر خود در جهان می‌دانست. یکی از اهداف ماجراجویانه دریانوردان اروپایی در آسیا و آفریقا کسب ثروت و نفوذ سیاسی و اقتصادی به منظور مقابله با کشورهای اسلامی بود که به عنوان قدرتهای بزرگ آن زمان در عمل مانعی برای توسعه‌طلبی‌های اروپا محسوب می‌شدند.

آلمان بسیار دیرتر از سایر دولتهای اروپایی به وحدت سیاسی رسید و برخلاف اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و انگلستان در ابتدا ناوگان دریایی نداشت و از این رو از طریق قفقاز و عثمانی به ایران دسترسی پیدا کرد. در تاریخ روابط ایران و آلمان، فعالیت مبلغان آلمانی از یک نظر اهمیت چندانی ندارد، زیرا در زمان بسیار کوتاهی صورت گرفت و بعلاوه دولت آلمان که هنوز تأسیس نشده بود، در آن نقشی ایفا نمی‌کرد. اما از دیدگاه دیگر این جریان برای پایه‌گذاری روابط آینده دو کشور، حائز اهمیت بسیار بود، زیرا سبب شناخت واقعیت‌های اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران توسط آلمانیها گردید و این امر بعدها موجب استمرار مداوم مناسبات دوستانه و روابط عمیق اقتصادی بین دو طرف شد. به نظر می‌رسد نخستین مبلغان مسیحی که به ایران آمدند، آلمانی بودند. در ۱۷۴۷ دو پزشک آلمانی به نامهای «هوکر»^۱ و «روفر»^۲ به تبلیغ مذهب پروتستان در ایران پرداختند. آنان که به بهانه حرقه پزشکی و مُداوای مردم یزد در این شهر فعالیت می‌کردند، به اهداف خاص خود دست نیافتند. کشیشهای آلمانی نیز همچون سایر همکاران اروپایی خود وظیفه خویش می‌دانستند، به تحقق هدف دین مسیح در دیگر سرزمینها کمک کنند. آنها از جمله نخستین پیشروان تبلیغ مسیحیت اروپایی در ایران بودند. طی سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ مقدمات وحدت آلمان فراهم شد و این کشور جدید نیاز داشت، در راه دستیابی به خواستههای سوداگرانه

خود، جامعه ایرانی را بشناسد. آن مبلغان میسیون بازل که روانه ایران شدند، بیشتر آلمانی و اهل ایالت «وورتمبرگ»^۱ بودند و دلیل این امر نیز همین مطلب است. نکته‌ای در اینجا سؤال برانگیز است: آیا از مسیحی شدن ایرانیان مسلمان سابقه‌ای در اختیار محافل کلیسای اروپا بوده است که به نتیجه کار مبلغان خود در ایران امید داشتند؟ در این زمینه چند نمونه در دست است. در سال ۱۶۰۲ و در زمان سلطنت «شاه عباس بزرگ»، «اوروج بیک»، از اعضای هیأت ایرانی که به سرپرستی «آنتونی شرلی» انگلیسی و «حسینعلی بیک» به اروپا اعزام شده بود، در اسپانیا دست از تشیع کشید و کاتولیک شد. «اوروج بیک» در آلمان به سفر پرداخت و از شهرهای مختلف آن بازدید کرد. در دوران سلطنت «شاه عباس دوم» (۶۶-۱۶۲۴)، «محمدزمان» نامی، از طرف آن پادشاه (که شیفته نقاشی اروپایی بود) به رم فرستاده شد تا سبک نقاشی غربی را بیاموزد. وی در رم به آیین کاتولیک درآمد و به ایران مراجعت نکرد. در زمان «شاه صفی» (۱۶۹۴-۱۶۶۷)، معروف به «شاه سلیمان» نیز «حق‌وردی» و پسرش «رضا» که عضو هیأت سیاسی ایران، اعزامی به اروپا بودند، در آنجا به آیین مسیحیت گرویدند. «حق‌وردی» به «آدام آلتاریوس»^۲، شرق‌شناس آلمانی کمک کرد تا کتاب گلستان سعدی را به آلمانی ترجمه کند. احتمالاً سوابق موارد فوق نزد محافل کلیسای آلمان موجود بوده است.

نکته قابل تأمل دیگر تشویق و مساعدت میسیونهای آلمانی برای تبلیغ در ایران از سوی انگلیسی‌هاست. «هنری مارتین»^۳ از کشیشان سرسپرده یکی از کلیساهای انگلیس بود که از فوریه تا سپتامبر ۱۸۱۲ در ایران به تبلیغ مسیحیت پرداخت و از آنجا به عثمانی رفت. «مارتین» در ایران با مقامات دولتی و علمای تشیع به بحث و مجادله پرداخت و با این که «سرگوراولی»، وزیر مختار انگلستان از او حمایت می‌کرد، نتوانست با فتحعلی شاه و عباس میرزا دیدار کند تا انجیل فارسی خود را تقدیم آنها نماید. مبلغان آلمانی بخصوص «فاندر» برنامۀ «هنری مارتین» را دنبال کردند، ولی آنها نیز همچون او توفیقی در این راه به دست نیاوردند.

مبلغان آلمانی زمانی فعالیت خود را در ایران آغاز کردند که این کشور به دانش فنی غرب سخت نیازمند بود. عباس میرزا، ولیعهد و همچنین علمای روحانیت شیعه، امنیت ملی ایران را در مقابل روسیه تزاری درخطر می‌دیدند. از این رو رهبران مذهبی در دهه‌های نخستین قرن نوزدهم، نامه، رساله یا اعلامیه‌هایی برضد برنامه‌های نوگرای فتحعلی‌شاه و عباس میرزا از خود به جای نگذاشتند. این امر به دلیل حساسیت اوضاع ایران در شرایط خاص آن زمان بود که با سالهای آغاز فشار غرب بر ایران مصادف

1. Württemberg
3. Henry Martyn

2. Adam Ólearyos

گردید. هدف میسیونرها، قبولاندن مسیحیت اروپایی از طریق نوگرایی بود که با هدف عباس میرزا برای نوگرایی در ایران هماهنگی داشت. مبلغان آلمانی بزودی دریافتند که ایرانیان به جهاد علیه کفار (روسها) پرداخته و علمای شیعه به مقاومت ملی بر ضد دولت مسیحی روسیه دامن زده بودند، بنابراین در چنین اوضاعی مسیحی شدن یک مسلمان ایرانی، نه فقط از لحاظ شرعی غیرممکن بود، بلکه از نظر ملی نیز خیانت به کشور محسوب می‌شد.

زمان آغاز فعالیت میسیونرها نیز قابل توجه است: آنها هنگامی کار تبلیغ را در ایران شروع کردند که این کشور در پی شکست از روسیه تزاری در اوج ضعف بود و مردم از حاکمان وقت ناراضی بودند. در واقع مبلغان مسیحی به دنبال پیروزی نظامی یک دولت مسیحی از طریق قفقاز که تازه به تصرف مسیحیت درآمده بود، وارد ایران شدند. از این رو تبلیغ‌گران آلمانی بسیار مغرور بودند و به خود اجازه می‌دادند که رفتار ایرانیان و نوع زندگی آنها را تحقیر کنند. یکی از مبلغان به نام «فاندر» که به محافل استعماری وابستگی بیشتری داشت یا غرض‌ورزی، به ساحت مقدس اسلام توهین کرد تا جایی که «آندراس والدبورگر» در نتیجه‌گیری از رساله خود آورده است: «... (با) پرسش‌های فوق‌العاده تند و پرخاشگرانه وی از اسلام ... معلوم می‌شود که «فاندر» در پی مذاکره نبوده است، بلکه می‌خواست با اسلام به مبارزه برخیزد». مؤلف سوییسی به درستی نتیجه می‌گیرد که «... میسیون بازل در مشرق زمین با فرهنگی مواجه شد که با وجود برتری سیاسی - نظامی اروپا بدون هیچگونه سستی دست از اصول خود برنمی‌داشت. میسیونرها ناچار شدند، موجودیت این فرهنگ را تأیید کنند و براساس آن دست به اقدامات محتاطانه‌ای بزنند. میسیونرهای بازل از حمایت سفیر روسیه و انگلیس نیز بهره‌مند بودند و ... میسیون بدون حمایت قدرت‌های استعماری نابود می‌شد».

متن آلمانی این کتاب را حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای سیدهادی خسروشاهی در اختیار اینجانب قرار دادند، از این رو لازم می‌دانم نهایت امتنان خود را نسبت به ایشان ابراز دارم. همچنین از راهنمایی‌های حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر مصطفی بروجردی و جناب آقای جلال رفیع تشکر می‌کنم.

توضیح این نکته ضروری است که ایرادها و اشتباههای تاریخی بسیاری در رساله «آندراس والدبورگر»، مؤلف سوییسی به چشم می‌خورد؛ اما توضیح برای تصحیح همه آنها موجب افزایش بیش از حد حجم کتاب می‌گردد، از این رو به ضرورت، در زیرنویس صفحه مربوط شرح مختصری آمد.

نقد نامه

در تاریخ پانصد ساله استعمار غرب میسیونرها مهم‌ترین و کارآمدترین ابزار استعمار فرهنگی بودند. شکل‌گیری میسوزی در تاریخ اروپا ریشه در تاریخ تبلیغ مسیحیت داشت. از سپیده دم ظهور مسیحیت تبلیغ مردم و فراخواندن آنان به سوی این آیین، به وسیله حواریون مسیح و سپس فرقه‌های مسیحی انجام شد، ولی دامنه آن محدود بود و سازمانی پیچیده برای تربیت و اعزام میسیونرهای مسیحی به سرزمین‌های مختلف وجود نداشت، تا این که از قرن ۱۴ میلادی و هم‌زمان با پدید آمدن فرقه‌های قدرتمندی چون دومینیکن‌ها و فرانسیسکن‌ها و پس از آن، شکل‌گیری دولت‌های استعماری اروپا در قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی تبلیغ مسیحیت صورت جدیدی به خود گرفت و هم‌پای سربازان و استعمارگران، مبلغان هم‌روانه سرزمین‌های آسیایی و آفریقایی شدند.

تا قرن ۱۸ که دوره اوج اقتدار سیاسی دولت‌های استعمارگر کاتولیک، همچون اسپانیا و پرتغال بود، مبلغان این مذهب همه جا حضور داشتند و در سایه پرچم این دولت‌ها، دیرها و کلیساهای جدید را در مستعمرات برپا می‌کردند.

اهمیت میسیونرها به آن اندازه بود که حتی تقسیم پیکره کلیسای مسیحی به دو بخش پروتستان و کاتولیک نیز مانع از ادامه فعالیت آنها نشد و کلیسای پروتستان در میان همه فرقه‌های خود، میسوزی را پذیرفت. اما در قرن ۱۹ میلادی کشورهای پروتستان در نهضت میسوزی، تحول اساسی به وجود آوردند، به طوری که این قرن را قرن حرکت‌های تبلیغی پروتستان نامیده‌اند.

انجمن‌های تبلیغی که از سال‌ها پیش در اروپا پدید آمده بودند، با فرا رسیدن قرن ۱۹ فعالیت‌های خود را در خارج از اروپا گسترش دادند. این نهضت میسوزی که از انگلستان شروع شد و به سرعت به آلمان و دیگر کشورهای پروتستان گسترش یافت، نمره برخی دگرگونی‌ها و اصلاحات درونی کلیسای پروتستان بود، آنچنانکه در جهان پروتستان پس از آن که مقررات حاکم بر کلیسای لوتری تغییر کرد و آزادی پیوستن به جماعت‌های مذهبی و حتی مستقل زندگی کردن از کلیسا به رسمیت شناخته شد، در هر کشوری حاکم سیاسی عهده‌دار ریاست عالی کلیسا گردید و نمایندگان منصوب او اداره کلیسا را به دست گرفتند و این شیوه در سراسر قرن ۱۹ میلادی ادامه یافت.

از دیگر نتایج این اصلاحات در کلیسای لوتری مسئله مهم تشکیل انجمن‌های داوطلب میسوزی

خارجی و تبلیغ میان جوانان مسیحی اروپا بود، زیرا پیش از این در کلیسای لوتری کلاسیک جای چندانی برای انجمن‌های داوطلب میسیونری وجود نداشت و انجمن‌های مستقل مذهبی فقط زمانی قدرت می‌یافتند که فساد در پیکره جامعه نفوذ می‌کرد و آن‌ها برای تقویت نهضت‌های فردی با اتکا بر ایمان مسیحی به‌پا می‌خواستند.

در واقع انجمن‌های تبلیغی کلیسایی پروتستان هنگامی به میدان می‌آمدند که پیروان کلیسا دستورات کلیسا را برای زندگی فردی و اجتماعی رعایت نمی‌کردند؛ در این‌گونه موارد بود که آن‌ها به‌عنوان میسیونرهای داخلی عمل می‌کردند.

به تدریج در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی در کلیسای پروتستان گروه‌های مذهبی جدیدی پدیدار شدند که فاقد اساسنامه و یا فهرست ثبت اسامی اعضا بودند و فقط از گروهی مردان و زنان آماده خدمات کلیسایی تشکیل می‌شدند. در طول قرن ۱۹ میلادی فعالیت این نهضت در کسور پروتستان شدت گرفت و در ۱۸۰۴ میلادی تأسیس «انجمن انجیلی انگلستان و کشورهای خارجی» دیگر پیروان کلیسای پروتستان را برانگیخت تا انجمن‌های مشابهی در کشورشان تأسیس کنند.

انجمن‌های میسیونری آلمان هم در فاصله کمی پس از انگلستان پدید آمدند. انجمن بازل مهم‌ترین آنها بود و فعالیتش از ۱۸۱۵ میلادی آغاز کرد؛ این انجمن با آن که یک سازمان سوسی محسوب می‌شد، ولی در واقع اکثر کارکنان آن را آلمانی‌ها تشکیل می‌دادند.

در توضیح علل گسترش فعالیت‌های میسیونری پروتستان باید افزود که رشد اقتصادی و تحولات اجتماعی و سیاسی بی‌سابقه در این کشورها و افزایش درآمد طبقات شهرنشین و نیز ثبات و وحدت نسبی سیاسی در این کشورها در افزایش انجمن‌های تبلیغی مؤثر بود.

با بالا رفتن درآمد مردم پیروان کلیساها اعانه بیشتری را به صندوق کلیساها اختصاص دادند. همچنین افزایش مهاجرت جوانان روستایی به شهرها و تمایل آنها به تحصیل در مدارس دینی و بیداری روح مذهبی و فداکاری برای نشر پیام مسیحیت، نیروی انسانی مورد نیاز کلیساها را برای تبلیغ خارجی تأمین می‌کرد.

به این ترتیب اعضای انجمن‌های میسیونری پروتستان و حتی میسیونرهای مفرد به کشورهای گوناگون اعزام شدند و دو جهت عمومی را برای تبلیغ مسیحیت در پیش گرفتند:

۱. تبلیغ میان پیروان ادیان الهی، همچون اسلام و یهودیت و حتی دیگر فرقه‌های مسیحی
۲. تبلیغ میان پیروان ادیان بدوی و حتی بت‌پرستان آفریقا، جنوب شرقی آسیا، استرالیا و شمال آمریکا

ایران هم از جمله کشورهای مسلمانانی بود که میسیونرهای پروتستان در ابتدای قرن ۱۹ میلادی به آن روی آوردند.

علاوه بر نقش تبلیغ میان مسلمانان، جلب گروه‌های مسیحی بومی نیز بخشی از طرح‌های میسیونری در ایران را تشکیل می‌داد. البته کشور ما در ابتدای قرن ۱۹ میلادی با فعالیت‌های تبلیغی بیگانه نبود و از دوره مغول در برخی از شهرها میسیونرهای کاتولیک به‌تناوب فعالیت می‌کردند. دوره صفویه اوج حضور و فعالیت آنان در ایران را تشکیل می‌داد و پادشاهان صفوی به‌دلیل سیاست خارجی خاص خود برای جلب دوستی دولت‌های اروپایی در برابر دولت عثمانی، از حضور آنان جلوگیری نمی‌کردند.

اما در ابتدای حکومت قاجاریه و هم‌زمان با تحولات سیاسی اروپا میسیونری به شکلی جدیدی وارد ایران شد و حضور سنتی میسیونرهای کاتولیک در برابر گروه‌های تازه‌نفس پروتستان اروپایی و امریکایی کم‌رنگ شد؛ در این زمان میسیونرهای پروتستان بتدریج بر رقیبان کاتولیک خود پیشی گرفتند.

با توجه به آن که در ابتدای قرن ۱۹ حرکتی همه‌جانبه برای بررسی و شناسایی زمینه‌های فعالیت میسیونری در کشورهای پروتستان شروع شده بود و نیز با دقت به برخی گزارش‌ها که میسیونرهای انگلیسی در راه سفر به هندوستان از ایران تهیه کرده بودند، از ابتدای دهه ۱۸۳۰ میلادی دو گروه مهم از میسیونرهای پروتستان یعنی میسیونرهای بازل و میسیونرهای امریکایی به ایران آمدند تا در کنار میسیونرهای انگلیسی به تبلیغ مسیحیت پردازند.^۱

کتاب «میلغان آلمانی در ایران» نوشته «آندراس والدیورگر» اولین اثر پژوهشی مستقل درباره فعالیت میسیونرهای آلمانی است که به زبان فارسی ترجمه شده است. این کتاب از طرح‌ها، امیدها و در انتها نیز یأس «میسیونرهای انجمن بازل» در فاصله سال‌های ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۶ میلادی (برابر با ۱۲۴۸ تا ۱۲۵۲ ه.ق.) در ایران سخن می‌گوید.

بخش عمده‌ای از مطالب این کتاب بر بازمینی و تحلیل اسناد باقی مانده از میسیون بازل، مشتمل بر نامه‌ها و گزارش‌های میسیونرهای مقیم ایران و راهنمایی‌ها و دستورالعمل‌های مقام‌های این میسیون، استوار است و شاید همین موضوع بر برخی تحلیل‌های نویسنده اثر گذاشته، زیرا این بخش از اسناد، آینه کج‌فهمی‌ها و درک نادرست میسیونرهای بازل درباره فرهنگ و مردم ایران است.

آنچه در متن کتاب از اسناد میسیون بازل استخراج شده است، به‌خوبی نشان می‌دهد که میلغان

۱. در این زمان آلمان هنوز به مرحله تأسیس دولت نرسیده بود، بنابراین میسیونرهای آلمانی نمی‌توانستند تحت تأثیر سیاست‌های استعماری دولت متبوع خود قرار گیرند؛ در واقع این میلغان در جریان کار تبلیغ خواه‌ناخواه به خدمت دولت‌های استعماری درآمدند. (م.)

آلمانی مستقر در ایران برخلاف ادعاهای اولیه و تأکید ظاهری میسیون بر شناخت دقیق دین، زبان و فرهنگ جامعه‌ای که برای تبلیغ مسیحیت به آن اعزام شده بودند، پیش از ورود به ایران و نیز پس از آن نتوانستند بر پیش‌دآوری‌های خود درباره مسلمانان و ایرانیان غلبه کنند.

آنها با این درک و شناخت سطحی و ناقص خود دو شیوه قدیم و جدید تبلیغ مسیحیت را درهم آمیختند و در مورد جامعه ایرانی از یک شیوه ترکیبی استفاده کردند؛ بدان معنا که ابتدا به تخریب باورهای دینی پرداختند و ضمن تحریم کلی باورهای اسلامی مردم این سرزمین، مبارزه کلامی و قلمی را نیز در پیش گرفتند، تا پس از آماده شدن زمینه ذهنی جامعه به تبلیغ مستقیم یا غیرمستقیم بپردازند.

۵/ «فاندر»، میسیونر آلمانی نمونه کاملی از مبلغان مسیحی قرن ۱۹ میلادی بود؛ او که به دلیل تألیف کتاب «میزان الحق» نه فقط شهره مبلغان آلمانی است، بلکه آوازه‌اش در تاریخ میسیونری شرق نیز بلند است، در این کتاب از طریق تخطئه عقاید و باورهای دینی به توصیه یک دستور عمومی برای تبلیغ نظری مسلمانان پرداخته است.

این کتاب که تا سال‌ها بعد مورد توجه میسیونرهای مسیحی قرار داشت و به زبان‌های مختلف ترجمه گردید، با هدف اثبات برتری مسیحیت بر اسلام نوشته شده بود. وی که از ابتدا منکر الهی بودن دین اسلام بود، معیارهای مختلفی را که دقیقاً از درون مسیحیت استخراج شده و خاص آن دین بودند، برای یک دین قابل قبول، مطرح و سپس استدلال می‌کرد که چون این معیارها در اسلام وجود ندارند، پس خواه یا ناخواه این دین در برابر مسیحیت شکست خواهد خورد (هر چند که میزان شناخت «فاندر» از اسلام به‌طور کلی قابل بحث بود).

در بُعد اجتماعی نیز میسیونرهای بازلی نتوانستند آنچه تبلیغ می‌کردند، در عمل به مرحله اجرا درآورند؛ در دوره‌ای که برخی سیاستمداران ایرانی، همچون عباس میرزا به فراگیری علوم و فنون جدید توجه نشان می‌دادند، تلاش آنان براین بود که ضعف و عقب‌ماندگی علمی یا نظامی ایران را در برابر دولت مسیحی روسیه تزاری ثمره اعتقاد به اسلام جلوه دهند و در مقابل، دلیل همه موفقیت‌های علمی اروپاییان را نیز ایمان به مسیحیت مطرح کنند؛ آنها متوجه نبودند، همین نظری که ریشه در تحقیر ملت‌های مسلمان داشت، اولین پایه‌های اختلاف و عامل سردی رابطه آنان با ملل شرق را به‌وجود آورده بود.

میسیونرهای بازلی همواره با دیده تحقیر به مسلمانان می‌نگریستند و امیدوار بودند، روزی کلیساهای خود را بر ویرانه‌های سرزمین‌های اسلامی برپا کنند و روزبروز میان خود و جامعه‌ای که داعیه نجات آن را داشتند، دیوار بلندتری می‌کشیدند.

آن‌ها زمانی به ایران آمدند که دولت‌های استعمارگر روسیه تزاری و انگلستان، این کشور را عرصه رقابت‌های سیاسی و اقتصادی خود کرده بودند. در این میان میسیونرهای بازلی بدون درک صحیح از حساسیت‌های جامعه ایرانی به این دو دولت وابسته شدند و خود را تحت حمایت سیاسی آنان قرار دادند. پس از شکست سخت دولت ایران از روسیه و از دست رفتن سرزمین‌های قفقاز و جدا شدن عده زیادی از مردم مسلمان این منطقه از ایران، وابستگی به دولت‌های روسیه و انگلستان، نه فقط نشانه قدرت مبلغان بازلی محسوب نمی‌شد، بلکه بر بی‌اعتمادی مردم نسبت به آن‌ها می‌افزود.

بدیهی است در چنین حالتی شکایت مبلغان از بی‌اعتمادی و بدگمانی مردم ایران نسبت به اروپاییان سخنی بیهوده و گزاف است و آنچه آنان در گزارش‌های خود، خصوصاً مردم ایران نسبت به مسیحیان نامیده‌اند، دشمنی و بدگمانی نسبت به آن نمایندگان سیاسی و مبلغان اروپایی بوده است که در این مقطع خاص تاریخی به عنوان گوناگون به ایران می‌آمدند.

۶/ در واقع مبلغان آلمانی نمی‌توانستند احساس متفاوت مردم ایران را نسبت به اروپاییان و مسیحیان بومی ایران از یکدیگر تفکیک کنند. ارتباط محدود آنها با گروهی از اشراف قاجار در تبریز سبب شد، مبلغان دریافت خود را از رفتار اجتماعی و اعتقادات دینی این گروه، به همه مردم عمومیت دهند؛ البته جالب توجه است که پس از چندسال اقامت در ایران مبلغان آلمانی بخوبی دریافتند که حتی آن عده از اشراف قاجار که از فعالیت آنها و تأسیس مدرسه به شیوه اروپایی در تبریز استقبال کرده‌اند و فرزندان‌شان را برای تحصیل و فراگیری زبان‌های خارجی به این مدرسه فرستاده‌اند، در برابر تلاش برای تغییر مذهب، مقاومت نشان نمی‌دهند. بنابراین میسیونرهای آلمانی از تأسیس مدرسه به جای تبلیغ مستقیم مسیحیت نیز سودی نبردند.

کتاب «مبلغان آلمانی در ایران» صرفنظر از کاستی‌هایی که در متن آن به دلیل قضاوت عجولانه مؤلف (تحت تأثیر نوشته‌های مبلغان آلمانی و یا عدم درک صحیح او از ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان) به چشم می‌خورد، بخوبی از ضعف راهبرد تبلیغی میسیونرهای آلمانی خبر می‌دهد. حال دلیل این ضعف، خود نکته‌ای قابل بحث است.

آیا صرفنظر از شباهت‌های کلی در روش‌های تبلیغی، شیوه کار آنان نسبت به دیگر میسیونرهای مقیم ایران ناپخته و نسنجیده‌تر بود؟ یا آن که مبلغان آلمانی هرگز از حمایت سیاسی مبلغان انگلیسی و فرانسوی و نیز قدرت مالی میسیونرهای امریکایی برخوردار نبودند؟ آیا دلیل شکست آنها در کم‌تحمیل بودن آن دسته از رؤسای در میسیون بازل نهفته بود که در کوتاهترین زمان می‌خواستند بهترین نتیجه را به‌دست

آورند، در حالی که طرح تبلیغ در ایران را از ابتدا یک طرح آزمایشی و مقدماتی نامیده بودند، ولی در عمل انتظار داشتند به نتایج یک طرح مستمر و بلندمدت برسند؟

کتاب حاضر می‌تواند به برخی از این پرسش‌ها پاسخ دهد، اما از دیگر سو طرحی کلی درباره شیوه‌های فعالیت مسیونرهای پروتستان مستقل در ایران در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی ارائه کرده است؛ البته این شیوه‌ها طی سال‌های بعد تغییر کردند، ولی اصول اصلی آن‌ها پایدار ماند و به‌عنوان مهم‌ترین محورهای تبلیغی در امور فرهنگی - اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت.

در پایان باتوجه به کمبود متون پژوهشی معتبر و کاربردی در زمینه تاریخ پر فرازونشیب فعالیت مسیونرهای مسیحی در ایران طی ۷۰۰ سال حضور شناخته شده از دوره مغول تا انقلاب اسلامی، شایان ذکر است که کتاب «مبلغان آلمانی در ایران» می‌تواند به روشن شدن زوایای تاریک مقطع کوتاهی از این دوره کمک کند.

مرکز اسناد تاریخ دیپلماسی

ویدا همراز

مقدمه

نخستین مسیونر پروتستان «بارتولومئوس سیگن‌بالگ»^۱ نام داشت که از ۱۷۰۶ برای دربار دانمارک در هند کار می‌کرد؛ امتیاز او فراگیری فرهنگ و زبان «تمیل»^۲ با دقت و تلاش مداوم بود. «سیگن‌بالگ» ضمن نگارش یک واژه‌نامه و وضع دستور زبانی برای «تمیل»، تحقیقات خود را با کلیه جزئیات در زمینه مذاهب هندی به رشته تحریر درآورد و از این راه به شناختی اساسی از فرهنگ هند رسید؛ مقصود او دستیابی به اهداف تبلیغاتی خود بود و در حقیقت می‌خواست با استدلال منطقی، هندوها را متقاعد سازد که مذهب درستی ندارند و آیین مسیحیت، حقیقت محض است. «سیگن‌بالگ» برای نیل به این مقصود بخش اعظم وقت خود را به فراگیری زبان و ادبیات هندی اختصاص داد.

وی می‌نویسد: «بدون توجه به این نکته که ... آنها در زمینه عقاید مذهبی و زندگی در اشتهای بس عظیم و در تاریکی به سر می‌برند، باید اعتراف کنم که بارها به دلیل مباحثه با آنان و در اثر تفکر در مقوله‌های مختلف به ناچار منحرف شده‌ام و البته بدین ترتیب در جمع کفار تجربیات زیادی در علوم الهی و فلسفی کسب کردم، تجربیاتی که شاید، نه من و نه هیچ تحصیلکرده دیگری حتی نمی‌تواند تصور آن را نیز به ذهن راه دهد.»^(۱) این مسیونر که با پیشداوریهای خاص و طرح فکری تثبیت شده‌ای به هند سفر کرده بود، در نتیجه گفتگو با روشنفکران هندی و مطالعه فرهنگ این سرزمین موضع خود را تغییر داد. برای او مسلم بود که در مورد جهانی ناشناخته نمی‌توان قضاوت جامعی ارایه کرد و انجام مشاهده از زوایای مختلف ضروری است، زیرا در سنت اروپایی - مسیحی بخشی از همین دنیای بیگانه از قدرت عملی برابر و چه بسا نیرومندتری برخوردار است؛ «سیگن‌بالگ» توقع داشت، ضمن احترام به فرهنگ هند مراقب باشد که به الگوی فکری انجمن هیچ لطمه‌ای وارد نشود. او تردیدی در کافر بودن هندی‌ها نداشت و فکر می‌کرد، فقط به دلیل وجود سنت متداول در قرن ۱۷ که به‌طور کلی به عقاید مبتدل و قدیمی کفرآمیز پای‌بند بود و به منظور هدایت آنان برگزیده شده است.^(۲)

عموماً از نظر مسایل فرهنگی مسیونری، موقعیت «سیگن‌بالگ» و درگیری‌های روحی وی نمونه است، زیرا هر مسیونر اگر بخواهد وظیفه تبلیغ تعالیم مسیحیت را با وضوح کامل به انجام برساند، علاوه بر آن که با تنوع دنیای ناشناخته خود روبروست، باید با فرهنگ بومی منطقه اعزامی نیز کنار بیاید. شیوه‌ای که «سیگن‌بالگ» به کار گرفت، نخستین گام در این مسیر بود و در عین حال راهنما و نمونه خوبی به‌شمار

1. Bartholomäus Ziegenbalg.

2. Tamule (زبان تامیلی).

می‌رفت، زیرا او با فرهنگ هندی، جدی برخورد کرد و سعی داشت به شناخت دقیقی دست پیدا کند. «سیگن بالگ» حاضر بود، دنیای درون و تنها تأثیر همین دنیا را (البته نه به‌طور کامل و بلکه فقط بخشی از آن را) به دقت بشناسد و به این ترتیب از رفتارهای سنتی فاصله گرفت. براساس شیوه برخورد سنتی، اروپا به معیاری برای همه چیز تبدیل می‌شد و قضاوت در باره دنیای بیگانه فقط از همین دیدگاه صورت می‌گرفت. وقتی «مسیون بازل» فعالیت خود را آغاز کرد، در ۱۸۱۶ برخورد مبلغان با ملت‌های سایر قاره‌ها با پیشداوری‌های کلی و عقاید از پیش تعیین شده درآمیخته بود.

از نظر «کریستیان گوتلیب بلومهارت»^۱ (۱۸۳۸-۱۷۷۹)، بازرس میسیون بازل و سرپرست اعزام مبلغان، نشانه‌های اصلی مذهب هندوها، قربانی کردن انسان‌ها، شهوت‌طلبی، پیروی از هوای نفس و بی‌عنتی بود. به عقیده او افریقا قاره آفتاب‌پرست و خادم شیطان بود. «بلومهارت» اعتقاد داشت در امریکا «سرزمین‌های دست‌نیافته‌ای وجود دارد که تحت تأثیر خرافات و پرستش کورکورانه خدایان، رنج می‌کشند» و همچنین بر این نظر بود که «فلاکت غیرقابل توصیفی» بر سرزمین‌هایی که در خارج از محدوده اروپا واقع شده‌اند، حاکم است.^(۳) از سوی دیگر در میان اعتقادات «بلومهارت» مواردی نیز مشاهده می‌شود که به برخوردی با شیوه دیگر، مبنی بر محترم شمردن جهان ناشناخته اشاره دارد. میسیونرهایی که «بلومهارت» از ۱۸۲۱ به مشرق زمین اعزام کرد، مأموریت داشتند ضمن پیروی از مسیحیت با بومیان ساکنین ماورای دریاها و اهالی مشرق زمین با احتیاط رفتار کنند. «بلومهارت» می‌نویسد: «من مجبورم همه هموعان خود را به چشم رهرو، دوست و برادر خویش بنگرم. همه انسان‌ها هم‌نوع من هستند، خواه آنقدر نزدیک باشند که دستم به آنها برسد و خواه از جمله کسانی که در آن سوی کره زمین به سر می‌برند.»^(۴)

نوع دوستی در مسیحیت به این معناست که نباید به‌طور سطحی و با دیدی کلی، کفار و غیر اروپاییان را کم‌ارزش تلقی کرد، بلکه باید با آنها رفتاری شایسته انسانیت داشت. همین امر می‌توانست بنیانی برای ارزیابی «سیگن بالگ» از فرهنگ مشرق‌زمین و اساسی برای شروع سفر اکتشافی به دنیای فرهنگی این سرزمین باشد و مبنایی شود تا به مرکزیت اروپا نسبت ببخشد. در عین حال اگر این رفتار از نوعی مشاهده ثابت پافراثر می‌گذاشت و به درک موجودیت فرهنگ ناشناخته‌ای می‌انجامید، برای بیگانگان غیرمحرمانه تلقی می‌شد. برای مبلغان میسیون بازل که بعدها به هندوستان و افریقا اعزام شدند، همین اتفاق رخ داد.^(۵) اما اساساً مانع غیرقابل عبوری بر سر راه وجود داشت، زیرا میسیونرها به‌منظور تبلیغ یعنی اشاعه نظرها و اعتقادات آیین پروتستان به دوردست‌ها سفر می‌کردند. پای‌بندی بی‌قید و شرط میسیونرها به حقیقت‌تعالیم مسیحیت و برداشت‌های شخصی آنان موجب قضاوت در یک چارچوب ساده

1. Christian Gottlieb Blumhardt.

و در نتیجه ممانعت از درک واقعیت می‌شد. بدین ترتیب کشمکش‌های روحی به‌وجود آمد و برای آن دسته از میسیونرهایی که می‌خواستند با چشم باز به دنیا بنگرند، امکان رهایی از این درگیری‌های فکری وجود نداشت. شدت و ضعف این کشمکش‌ها به میزان بصیرت روحی بستگی داشت که آن نیز در واقع تا حدودی تحت تأثیر مراکز پروتستانی و تعالیم ارایه شده در بازل قرار گرفته بود. از این رو مبلغان در مقایسه با مسافران اروپایی از یک سو توفیق بیشتری داشتند که برخورد فرهنگی مستقیم را تجربه کنند و از سوی دیگر اعتقادات مذهبی، سبب ترسیم یک نظام عقیدتی می‌شد که بینش جهانی را محدود می‌ساخت.^(۶)

در ۱۸۳۸ نخستین رییس کمیته، کشیش سویسی، «نیکلاوس فُن برون»^۱ پس از ۲۳ سال خدمت استعفا داد. چیزی نگذشته بود که نخستین بازرس، «کریستیان گوتلیب بلومهارت» نیز درگذشت. همزمان با این واقعه، اولین فعالیت انجمن، یعنی میسیونری در قفقاز و ایران که از ۱۸۲۲ از شهر بازل آغاز شده بود، به پایان رسید. این اقدام نوعی تلاش آزمایشی در امر تبلیغ بود که انجمن بازل طی آن نخستین تجربیات خود را کسب کرد و همین تجارب را در شروع فعالیت خود در ۱۸۲۸، در افریقا و در ۱۸۳۴، در هندوستان مورد استفاده قرار داد.

بین سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۷ به جز انجمن فعال در قفقاز، چهار انجمن دیگر نیز در تبریز، واقع در غرب ایران مشغول فعالیت بودند و سعی داشتند با تعالیم خود در مدارس، انتشار متون مسیحیت و انجام گفتگو با مسلمانان آنها را متقاعد سازند که به دین مسیح بگردند. آنچه موضوع این کتاب تحقیقاتی را تشکیل می‌دهد، تأثیر و نفوذ میسیون بازل به‌شیوه‌ای است که تا امروز به میزان بسیار زیادی ناشناخته مانده است.^(۷) تشکیل انجمن اعزامی به ایران برنامه ناموفقی بود، زیرا ایرانیان هیچگونه علاقه‌ای به مسیحی شدن از خود نشان نمی‌دادند. مسلمانان با پذیرفتن دین مسیح، در واقع وابستگی خود به جامعه اسلامی را از دست می‌دادند و از آن پس «شُرُتد» تلقی می‌شدند و همچون ارامنه دیگر در مشرق زمین که اقلیتی مسیحی بودند، از احترام چندانی برخوردار نمی‌شدند.^(۸) علاوه برآن، تبلیغ در ایران به‌صورت علنی امکان‌پذیر نبود، زیرا نوعی تحریم قانونی وجود داشت که زیرپا گذاشتن آن حکم مرگ را به همراه می‌آورد. بنابراین پرسش مطرح این است که چرا میسیون بازل به ایران روی آورد و در آنجا به فعالیت تبلیغاتی پرداخت و چگونه برای نیل به مقصود و موقعیت‌های بسیار دشوار، فائق آمد. مشرق زمین مجموعه شرایط گوناگونی را به تعداد بی‌شمار برای فعالیت انجمن دارا بود؛ اما مبارزان دین اسلام، تأثیرپذیری جامعه از مبلغان در برابر ادیان دیگر و بروز اختلال در وحدت جامعه و فرهنگ آن را غیرممکن می‌ساختند، به‌طوری که میسیون بازل مجبور بود، برای جلوگیری از تن دادن به شکستی بزرگ، بار دیگر به تعمق و تجدیدنظر در

1. Nikolaus von Brun.

اهداف و روش‌های خود پردازد. علاوه بر آن به این سادگی هم نمی‌توانستند در برابر اسلام همان رفتار برتری طلبی مهبین‌پرستانه‌ای را داشته باشند که در برابر فرهنگ افریقایی از خود نشان داده بودند، زیرا اروپا بیش از یک‌بار، جهان اسلام را در مقام حریفی نظامی در برابر خود مشاهده کرده بود. همه این‌ها انجمن و مبلغان آن را وادار ساخت تا در بنیاد کار و روش‌های خود تعمق کند. در پی این تجدیدنظر اسناد ارزشمند بسیاری که تا امروز همچنان غیرقابل ارزیابی محسوب می‌شوند، به دست آمد. این اسناد بی‌هیچ شبهه‌ای امکان نگارش تاریخچه و رفتار روحی مسیون بازل سابق را برای مورخان فراهم می‌آورد. پرسش دیگر آن است که چرا مسیون بازل در حدود سالهای ۲۰-۱۸۱۹ تصمیم داشت در ایران به فعالیت پردازد. به همین منظور این مسیون در ۱۸۲۱ به تشکیل «انجمن تبلیغاتی» پرداخت و سپس با تأسیس انجمن مسیونری یعنی مدارس مذهبی، به فعالیت خود ادامه داد.

اقدامات مبلغان بازل در ایران با بحران کشور مصادف بود و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را پشت سر می‌گذاشت. از اوایل قرن نوزدهم سلطنت شاه بیشتر تحت تأثیر اروپا قرار داشت و در دهه ۱۸۳۰ روسیه و انگلستان نیز موفق شدند در امور کلی سیاست ایران نفوذ کنند. به دلیل وجود ناامنی و تشنج شدید، شرایط زندگی انجمن رو به دشواری نهاد و مسیونرها ناگزیر، از نمایندگان سیاسی قدرت‌های استعماری درخواست حمایت کردند. تنها چیزی که امنیت مبلغان را در این کشور اسلامی تضمین می‌کرد، وجود همین نمایندگان سیاسی [وزیران مختار روس و انگلیس (م)] بود. در مقایسه با افریقا تاریخچه انجمن بازل (اعزامی به ایران) با وجود مناسبات خاص با ایران می‌تواند نمونه روشنی از روابط این مسیون و قدرت‌های استعمارگر پیش از دوران امپریالیسم [در ایران (م)] به دست دهد؛ بنابراین لازم دیدیم برای آرایه چگونگی فعالیت انجمن فصلی از کتاب را به بررسی تاریخ ایران در اوایل قرن نوزدهم اختصاص دهیم و طی آن به روابط موجود در سرزمین پادشاهی ایران اشاره کنیم. گزارش‌های مسافران اروپایی که در آن زمان از ایران دیدار می‌کردند و نیز اطلاعات مسیونرهای بازلی و امریکایی مقیم ایران، اساس کار این بخش را تشکیل می‌دهد. در اوایل قرن نوزدهم (نظیر دوره‌ای از قرن هفدهم) ارتباط با اروپا حایز منافع فزاینده‌ای برای سلطنت شاه ایران بود، از این رو گزارش‌های بسیاری از این زمان در دست است و به همین دلیل وضع منابع، خوب به نظر می‌رسد. یادداشت‌های روزانه و نامه‌های مبلغان بازل در این خصوص متنوعند، زیرا مسیونرها نه تنها موظف بودند، روند فعالیت تبلیغاتی خود را به رشته تحریر درآورند، بلکه در عین حال ناگزیر بودند، اطلاعاتی نیز از اوضاع جاری کشور در اختیار رییس انجمن در بازل قرار دهند تا پرونده همه این اقدامات به شکل مشاهدات دقیق و گزارش‌های منظمی درآید.

آندراس والدبورگر

یادداشتها:

1. Francke, G.A., (Hrsg.) Der Königlich - Dänischen Missionarien aus Ostindien eingesandte ausführliche Berichte..., Von dem Ersten ausführlichen Bericht bis zu dessen achter Continuation mitgeteilet, (Halle 1715), Bd.I, S.15. Vgl. Lehmann, A., Es begann in Tranquebar. Die Geschichte der ersten evangelischen Kirche In Indien (Bonn, 1956).
2. Vgl. Die neueste Untersuchung Faes, U., Heidentum und Aberglauben der Schwarzafrikaner in der Beurteilung durch deutsche Reisende des 17. Jahrhunderts, Diss.(Zürich, 1981).
3. Magazin für die neueste Geschichte der evangelischen Missions- und Bibelgesellschaften, Eine Zeitschrift für Freunde Christentums und der Menschheit, (Basel, 1816ff.), zit. Missions - Magazin (abgekürzt: M.M), Jg. 1816, S.189.
4. M.M. Jg. 1816, S. 206.
5. Vgl. Rennstich, K.-W., Mission und wirtschaftliche Entwicklung Unter besonderer Berücksichtigung der von der Basler Mission geleisteten Hilfe in Afrika und Asien in den Jahren 1850-1884, Diss. (Basel- Mainz, 1978), S.186f; Vogelsanger, C., Pietismus und africanische Kultur, Die Einstellung der Basler Mission zur Haussklaverei, Diss.(Zürich, 1977), S. 134ff. und passim.
6. Vgl. Bitterli, U., Die "Wilden" und die "Zivilisierten". Die europäisch-überseeische Begengung (München, 1976), S.95-130. Vgl. als neues Beispiel dieser Art der Betrachtung der Entdeckungsgeschichte Faes, U., Heidentum und Aberglauben der Schwarzafrikaner in der Beurteilung durch deutsche Reisende.
7. Schlatter, W., Geschichte der Basler Mission, 3 Bde. (Basel, 1916), Bd.I, S.50ff, 93-118; Latourette, K.S., Geschichte der Ausbreitung des Christentums, gekürzte dt. Ausgabe von R.M.Honig (Göttingen, 1956), S. 277. Ebenso in der engl.

Originalausgabe: History of the Expansion of Christianity, 7 Bde. (London, 1938 ff.), Bd.VI, S.52ff.; Fischer, Missionsindustrie, S.7; Kawerau, P., Amerika und die orientalischen Kirchen (Berlin, 1958), S.100; Gensichen, H.-W., Missionsgeschichte der neueren Zeit, die Kirche in ihrer Geschichte, ein Handbuch, Hrsg. von K.D.Schmidt und E.Wolf, Bd.4, Lieferung T, 3.Aufl.(Göttingen, 1976), S.34; Oehler, W., Geschichte der deutschen evangelischen Mission, (Baden-Baden, 1951); Vander Werff, L.L., Christian Missions to Muslims, The Record, Anglican and Reformed Approaches in India and the Near East 1800-1938 (Pasadena/Calif., 1977), S.115; Hermelink, H., Geschichte der evangelischen Kirche in Württemberg von der Reformation bis zur Gegenwart, Das Reich Gottes in Württemberg (Stuttgart und Tübingen, 1949), S.359. Vgl. auch Hadorn, W., geschichte des Pietismus in den Schweizerischen Reformierten Kirchen (Konstanz-Emmishofen, 1901), S. 496.

۸. تنها انجمن اسکاتلند در آستراخان توانست یک ایرانی، یعنی الکساندر قاسم‌بیگ را به سوی مسیحیت جلب کند؛ او بعدها به روسیه رفت و در آنجا مطالعات شرق را بنیاد نهاد.

Vgl. Kasem-Beg, Mirza Alexander, Allg. Grammatik der türk-tatar. Sprache, ... , mit Zusätzen von J.Beresin, aus d. Russ., Hrsg. von J.Th.Zenker (Leipzig und Petersburg, 1848-1849, Neudruck 1981).

فصل اول

ایران و منطقه قفقاز

۱. ایران، توسعه‌طلبی روسیه و انگلستان

ایران تا آغاز قرن نوزدهم

ایرانیان در عهد باستان مؤسس امپراتوریهای بزرگ و پایداری بودند. ایران در قرن هفتم به تصرف اعراب درآمد و با ورود اسلام، به مرور دین زرتشت کنار رفت. این کشور با وجود سلطه اعراب و حتی در زمان حمله مغول و یوژیگی ملی خود را حفظ کرده بود. در آغاز قرن ۱۶ صفویان که احتمالاً از کردها بودند^۱، موفق شدند با کمک قبایل ترکمن، ایرانی مستقل و نو بسازند و در مقابل سنیان امپراتوری عثمانی از خود دفاع کنند. گرویدن اکثر مردم به مذهب شیعه که در اصل یک اقلیت بود، به صورت عامل مؤثری برای وحدت جامعه ایرانی و حفظ حکومت صفویان درآمد.^(۱)

آن زمان که برخی از مدعیان دروغین مشغول جدال بر سر جانشینی حضرت محمد (ص) بودند، شیعه که فرقه‌ای از فرق متعدد اسلامی بود، به وجود آمد. فقط دعاوی وارثان راستین پیامبر مورد پذیرش شیعه بود. مؤسس خاندان بنی امیه، پذیرفته نشد و علی (ع)، پسرعموی حضرت محمد (ص) مورد حمایت قرار گرفت. پس از شهادت حضرت علی (ع) در

۱. براساس منابع تاریخی، صفویان از کردهای سنجار بودند.(م).

۶۶۱ شیعیان حق حسن و حسین، فرزندان حضرت علی (ع) را مبنی بر جانشینی آن حضرت زنده نگه داشتند، اما نتوانستند کاری از پیش ببرند. امام حسن (ع)، دست از حکومت کشید و امام حسین (ع) نیز در سال ۶۸۰ در حادثه کربلا و در کارزار با خاندان بنی امیه به شهادت رسید. به مرور، کربلا زیارتگاه شیعیان شد و سالگرد ایام نبرد و شهادت امام حسین (ع) به صورت مناسبی برای عزاداری‌های بزرگ شیعیان درآمد.^(۲)

مدتی بعد «شیعة اثنی عشری» یا «اعتقاد به دوازده امام» پدیدار شد. امام اول در شیعة اثنی عشری حضرت علی (ع) بود و یازدهمین امام در سال ۸۴۳ به شهادت رسید. شیعیان، حضرت «محمد المهدی» (عج)، دوازدهمین امام را امام غایب می‌دانستند و می‌دانند. به عقیده آن‌ها وی در هیأتی نظیر حضرت مسیح (ع) «در آخر زمان» به ظهور می‌رسد و عدالت را در سراسر زمین جاری می‌سازد. صفویان ادعا می‌کردند که در زمان «غیبت»، نایب «امام برحق» می‌باشند، زیرا نسب آنها به یکی از امامان اثنی عشری بازمی‌گردد. به این ترتیب بود که دولت صفویه بنیانی بر پایه حکومت الهی یافت.

با اقدامات شاه عباس بزرگ (۱۶۲۹-۸۸ یا ۱۵۸۷)^۱ ایران در مشرق زمین^(۳) اهمیت سیاسی و نظامی یافت. وی دولت خود را به طور گسترده از وابستگی به قبایل متفرد ایرانی رها ساخت و موفق شد، به یک دولت مرکزی به نسبت قدرتمند در تاریخ ایران به صورت یک رژیم مطلقه سلطنتی دست یابد.^(۴) همین امر موجب شد که وی به آسانی نظر خود را در جنگهای متعدد علیه امپراتوری عثمانی اثبات کند و برقراری آرامش و نظم داخلی کشور تسهیل گردد. شاه عباس امنیت راهها را تأمین کرد، جاده و کاروانسرا ساخت، به تولیدات نساجی توسعه بخشید و درصدد برقراری رابطه تجاری با اروپا درآمد. شمار بسیاری از تجار، سیاستمداران و کشیشان اروپایی وارد ایران شدند. هر دو طرف به یافتن یک متحد علیه عثمانی امید بسته بودند.^(۵) گزارشهای مسافراتی که از مغرب زمین به ایران آمده بودند، آن خطه را با شکوفایی اقتصادی و فرهنگی ایران و تا حدودی با پیشرفت شکوهمند شهر اصفهان، پایتخت آن زمان

۱. سال ۱۵۸۷ صحیح است که با آغاز سلطنت شاه عباس اول مصادف می‌باشد. این پادشاه در ۱۵۷۱ متولد شد و در ۱۶ سالگی به پادشاهی رسید (م).

ایران آشنا کرد. گزارشهای آلتاریوس^۱، شاردن^۲ و کمفر^۳ بازتاب تصویر جامع و کاملی از فرهنگ عالی و مردم ایران و نیز دورنمای بهبود یافته‌ای بود که پیش روی ایران قرار داشت.^(۶) پس از برکناری صفویان در آغاز قرن هجدهم شمار ایرانیگردان غرب بشدت کاهش یافت. ناآرامی، چپاول و غارت، اروپاییان را از سفر به ایران بازمی‌داشت.

قدرت صفویان در همان سالهای قرن هفدهم رو به اضمحلال بود، زیرا با وجود اصلاحات متمرکز شاه عباس، قدرتهای قبیله‌ای منطقه‌ای به قوت خود باقی بودند. قدرت شاه در بزرگی و ثروت قلمرو حکومتی وی نهفته بود. وقتی درآمدهای دولت به دلیل بذل و بخشش به تیولداران و روحانیون [وابسته به دربار (م)] و همچنین به دلیل سوء اداره تقلیل یافت، قدرت شاه نیز از بین رفت. از سوی دیگر روحانیت به مرور زمان، خود به صورت «دولتی در درون دولت» درآمد، زیرا به عنوان رهبر مذهبی از وجهه بالایی در میان مردم برخوردار بود و به عنوان قاضی در مورد جرایم آنچنانی حکم می‌کرد و با بخششهای شاهی، قدرت اقتصادی نیز در اختیار داشت. شاه عباس قصد داشت، با تقویت روحانیت قدرت متقابلی در برابر تیولداران و قبایل به وجود آورد. در ۱۷۰۰ قدرت «علما» بخصوص «مجتهدین» در مناطقی بیش از دولتمردان بود و در قرن هجدهم، آن زمان که قدرت دولت زیر سؤال رفته بود، در واقع حکومت در ید قدرت روحانیت قرار داشت.^(۷) براساس نقشه سیاسی کشور، تمرکززدایی در اولویت بود، زیرا در مرکز کشور یک منطقه عالی خودمدار و غیرقابل گذر با مناطق حاصلخیز حاشیه‌ای واقع شده بود. به دلیل وجود کوهستان در سراسر ایران و شمار محدود رودهای قابل کشتیرانی، لازم بود مراکز قدرت منطقه‌ای که شاه عباس نیز قادر به حذف آنها نشده بود، گسترش یابند.

رویه‌مرفته دلیل دیگر کاهش قدرت صفویان این بود که حکام صفوی از ترس شورش شاهزاده‌ها، جانشین و رقبای بالقوه را در حرم زندانی می‌کردند. در قرن نوزدهم بود که شاهزاده‌ها امکان رسیدن به مقام فرمانداری را به دست آوردند و به این ترتیب توانستند تجربه سیاسی

1. Olearius
3. Caempler

2. Chardin

کسب کنند. به این دلیل حکام صفویه اغلب از انجام وظایف خود ناتوان بودند. از این گذشته در قصر همچنان بر سر کسب تاج و تخت مبارزه و شورش می‌شد و این درگیریها تا حدی بود که در ۱۷۲۲ صفویان حتی در مقابل حملهٔ افغانها هم نتوانستند مقاومت کنند. خاندان صفویه سرنگون شد و افغانها اصفهان را تصرف و برخی از مناطق شهر را ویران کردند. به این ترتیب سیاست و اقتصاد کشور تخریب شد. با وجود آن که آنها را سرعت از کشور بیرون رانند و نادرشاه دست به لشکرکشی‌های عظیمی بر منطقهٔ قفقاز و هند زد، اما نتوانست به کشور پیوستگی و استحکام ببخشد و جنگهای قبیله‌ای سالها پس از مرگ او همچنان ادامه داشتند.^(۸)

ایران در قرن نوزدهم تحت حکومت قاجاریه

در اواخر قرن نوزدهم آقا محمدخان قاجار با اعمال زور به طور خشونت‌بار و توأم با خونریزی، قدرت را تسخیر و سلسلهٔ قاجار را تأسیس کرد (این خاندان در قرن ۱۶ وارد ایران شد و در زمرهٔ نخبگان صفویه بود). حکومت تا قرن بیستم در دست این خاندان قرار داشت. برای مدتی پایتخت دولت وی اصفهان یا شیراز بود، اما بعد آن را به تهران که به منطقه آباء و اجدادی قاجاریه نزدیکتر بود، منتقل کرد.^(۹)

آقا محمدخان قصد داشت امپراتوری صفویه را تجدید کند و مناطقی را که در قرن هیجدهم از دست رفته بود، یعنی منطقهٔ ماورای قفقاز در شمال غرب و خراسان و افغانستان در شمال شرق را بار دیگر به اشغال خود در آورد. در ۱۷۹۵ آذربایجان، ارمنستان و گرجستان را در شمال کشور تصرف کرد، تفلیس را ویران و هزاران نفر از ساکنین آن منطقه را اخراج نمود. این لشکرکشی با منافع روسیه مغایرت داشت، زیرا روسیه از اواسط قرن هیجدهم در ماورای قفقاز دست به فعالیت بیشتری زده بود.^(۱۰) البته با مرگ شاه در ۱۷۹۷ [۱۷۹۶(م)] این اقدام ایران بسرعت متوقف شد. فتحعلی، برادرزادهٔ شاه مقتول که قرار نبود، جانشین وی شود، پس از چند درگیری محدود، قدرت را به دست گرفت و با عنوان فتحعلی شاه تاجگذاری کرد. مساعی وی در خراسان نیز چندان قرین موفقیت نبود، زیرا به دلیل جنگ با روسیه که در ۱۸۰۳ در گرفته بود،

تلاشهای وی تنها مدت کوتاهی ادامه داشت. وی تا زمان مرگ در ۱۸۳۴ حکومت کشور را در دست داشت.

نظام حکومتی قاجاریه استبدادی بود. بنا به اظهارات رسمی «میر دیوید زادور»^(۱)، یک فرستادهٔ ایرانی به دربار فرانسه که اسناد آن در بایگانی مبلغان مذهبی بازل نگهداری می‌شود، درمناسبات کشور، آزادی شخصی وجود ندارد، نه از امنیت اموال و راهها خبری هست و نه عدالت و انعطاف مذهبی به چشم می‌خورد.^(۱۱) یکی از مسافران ایرانی در مورد فتحعلی‌شاه می‌نویسد: «تقریباً سعادت یا شقاوت امپراتوری به شخصیت فردی شاه بستگی دارد؛ درایت و وجدان او (اگر چیزی از آن داشته باشد) بر همه چیز حاکم است؛ او برای شهرت و سرافرازی شخص خودش می‌جنگد، نه برای خیر و سعادت مردمش و جانشین خود را بی‌هیچ علتی دال بر صحت مشروعیت وی، منصوب می‌کند...»^(۱۲) هیچ مسئولیتی در قبال اعمال شاه گریبانگیر وی نمی‌شد. وی طوری بر اشراف و مردم مسلط بود که مبلغان مذهبی بازل مطمئن شدند، همه در ایران به بردگی عادت کرده‌اند^(۱۳). با وجود آن که مردم از شاه تجلیل می‌کردند، اما از خودکامگی او بشدت می‌هراسیدند. مرگ و زندگی در ید قدرت شاه بود و این قدرت با حضور دایم یک جلا در معیت وی که با اعلام یک حکم به طور فوری و در حضور درباریان اجرا می‌شد، به نمایش در می‌آمد.^(۱۴) تنها مأمین چنین مغضوبانی، مساجد یا شهرهای زیارتی بودند.^(۱۵)

البته عوامل متعددی بناچار قدرت شاه را که در نفس خود استبدادی بود، محدود می‌کردند؛ قدرتهای قبیله‌ای و محلی برای حفظ محدودهٔ قلمرو طوایف اغلب به‌طور شکست‌ناپذیری علیه شاه مقاومت می‌نمودند، با این وجود قاجارها سعی داشتند، با انتصاب پسران خود به عنوان فرماندار، نفوذ خویش را هرچه بیشتر در این مناطق افزایش دهند. هیچ راهی وجود نداشت که بتوان از زیر بار خراج شانه خالی کرد و یابه طریقی مقدار آن را محدود نمود. خراج‌گیران قاجاریه این مالیاتها را با زور و اسلحه وصول می‌کردند، فرمانداران مثل یک

پادشاه کوچک بر محدوده خود حکومت داشتند. آنها صرفنظر از خراج‌گیری و تعهد در مورد تأمین تعداد مشخصی سرباز از محدوده خود در صورت بروز جنگ، کاملاً مستقل عمل می‌کردند. بعلاوه تنها راه شاه برای کسب قدرت در منطقه یا دستیابی به منابع دیگر، آن بود که فرمانداران، یعنی پسران خود را که همگی در آرزوی جانشینی پدر به سر می‌بردند، بر علیه یکدیگر تحریک کند. شاه دیگر نمی‌توانست قدرت را بیش از این در دست خود متمرکز سازد، زیرا فاقد امکانات لازم بود. با منابع مالی موجود فقط برای مدت کوتاهی می‌شد، یک جنگ را ادامه داد. (۱۶) فتحعلی‌شاه حتی به عباس میرزا، یکی از جانشینان احتمالی تاج و تخت و فرماندار تبریز نیز بدگمان بود. (۱۷)

عامل دیگری که قدرت شاه را با شدت بیشتری تهدید می‌کرد، روحانیت مسلمان بود. دولت ایران در قرن هیجدهم شاهد بروز تغییرات بنیادین بود. خاندان صفویه موفق به کسب مشروعیت مذهبی گردید، اما حاکمان به مرور زمان آن را از دست دادند. این فرآیند در ایران قرن نوزدهم نوعی حکومت دوگانه را سبب شد، یعنی به موازات قدرت مادی و شاهی یک قدرت سیاسی - مذهبی نیز رو به گسترش گذاشته بود. «علما» از قرن هفدهم نمایندگان امام غایب و نیز حایز قدرت سیاسی - اقتصادی بودند. در سال ۱۸۰۰ احیای فعالیتهای ملی و مذهبی هر دو قدرت را تقویت کرد. «آقا محمدخان» به منظور آن‌که مرزهای ایران را به پهنه قلمرو آن در دوران صفویه برساند، لشکرکشی می‌کرد، در عین حال مقام روحانیت نیز با نوسازی مذهبی فرقه شیعه تقویت می‌شد. قاجارها قدرتهای مذهبی را رد نمی‌کردند و با هدایای جنسی، گسترش مباحثات دینی و ساخت مسجد به بیشترین میزان از آنها تجلیل به عمل می‌آوردند. روحانیان در زمان قاجار به عنوان فرستاده و میانجی الهی به کار گمارده می‌شدند. البته آنها با «علما» نیز به طور کامل وحدت نداشتند و از آنها فاصله می‌گرفتند، با این وجود امکان نداشت که بتوان از درگیری میان آن‌ها در درازمدت ممانعت کرد. (۱۸) این قدرتها در زمان فتحعلی‌شاه به توازن رسیدند، اما قدرت روحانیان به طور علنی نقش اساسی داشت؛ به این ترتیب «علما» تا حدودی نماینده مقاومت ملی علیه گسترش روسیه در ماورای قفقاز محسوب می‌شدند. به این ترتیب بود که با

اقدامات آنها برای تحریک مردم برخلاف خواست شاه و فرمانده کل قوا، عباس میرزا که همچنین فرماندار تبریز بود، در ۱۸۲۸ (۱۸۲۶ م) جنگ درگرفت. (۱۹) البته میلغان مذهبی بازل شدت و قدرت روحانیان را تایید کرده‌اند. در اوایل سال ۱۸۳۶ مسلمانی، یک دختر نسطوری را ربود و «مجتهد» دینی آنها براین آدم‌ربایی سرپوش گذاشت، اما نتوانست در مقابل نفوذ وزیر مختار انگلیس که قصد داشت، قدرت روحانیت را زیر سؤال ببرد، قدامت کند. یکی از میلغان می‌نویسد: «اما حکومت برای آن که آن مجتهد را مسئول این تهدید جسورانه (درگیر کردن شهر در آشوب و کشتار اروپاییانی که قصد کمک داشتند) معرفی کند، یا آن که وزیر مختار انگلیس را قابل سرزنش بخواند و از او بخواهد که یک چنین اهانت گستاخانه‌ای را جبران نماید، قدرت و شجاعت کافی نداشت. با این وجود در بین افراد اصیل و همچنین کارمندان دولت کسانی بودند، که این تعصب را به طور مساوی به روحانیت و مردم عامی، نسبت نمی‌دادند. اما چنین افرادی بسیار معدودند و دولت ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر حسادت کشیشان و افسارگسیختگی مردم عامی، وزنه متقابل و قدرتمندی ایجاد کند.» (۲۰)

فتحعلی شاه از بهبود بخشیدن به موقعیت خود ناتوان بود. وی در زمان شرفیابی سران و در هنگام تشریف‌فرمایی رسمی خود با جامه‌های فاخر و گرانبهاترین جواهرات ظاهر می‌شد. به نظر می‌رسید او دارای ثروت بی‌پایانی است. به گفته همه کسانی که در قرن ۱۹ به ایران سفر می‌کردند، فتحعلی شاه نه تنها صاحب ثروت نامحدودی است، بلکه مرد طماع و حریصی می‌باشد و با بی‌مروتی از کلیه امکانات موجود برای کسب ثروت بیشتر، نهایت استفاده را می‌برد، بویژه پس از جنگ دوم ایران و روس که در پایان نیز به ضرر ایران تمام شد. (۲۱) در گزارش سفرها آمده است که حاکم، ایران را غارت می‌کند. در نتیجه مردم سعی در مخفی کردن اموال خود دارند، زیرا می‌ترسند، آنها را از دست بدهند. حاکمان محلی نیز تلاش می‌کردند، میزان دریافتی‌ها را به نفع خود بالا ببرند، به طوری که با وجود افزایش مالیات باز هم مبلغ وصول شده دال بر دستبرد آنها بود و کسری می‌آورد. (۲۲) «فول»^۱ که در دهه ۱۸۳۰ مدت

مدیدی در ایران به سر می‌برد، معتقد بود که مردم به همین دلیل کمتر در حوزه اقتصاد دست به ابتکار عمل می‌زدند. وی همچنین از وجود پنهانکاری عمومی، عدم صداقت و دروغ‌گویی سخن می‌گوید^(۲۳) و حتی از مشارکت شاه در یک مورد سرقت گزارش داده است.^(۲۴) شاه موقعیتی فراهم می‌کرد که یکی از سفرایی که از خارج به کشور باز می‌گشت، پیش از انتقال هدایا به یک محل امن، آنها را بدزدد. مبلغان مذهبی متوجه شده بودند که رشوه‌خواری همه‌گیر گردیده و اموال دولت در وضعیت بشدت نابسامانی قرار گرفته بود.^(۲۵) شاه چندان علاقه‌ای به این مطالب نداشت، برای او بیشتر دلگداز، محافظ شخصی و تأمین هزینه حرمسرای چندصد هزار نفری‌اش با صدها زن و کودک مهم بود.^(۲۶) شاه به طور کلی از سیاست دوری می‌کرد و این امر را به «عباس میرزا»، وارث تاج و تخت در تبریز واگذار می‌نمود.^(۲۷)

به دلایل فوق نظر اروپاییانی که در حدود سال ۱۸۳۰ به ایران آمده بودند، در مورد اوضاع کشور بسیار منفی است. یکی از مبلغان بازل می‌نویسد: «ایران بشدت سقوط کرده است و تنها آثاری از فرهنگ، رفاه و آسایش و قدرت سابق آن باقی است. اغلب شهرها و روستاها را بیابان فرا گرفته و مدیریت دولت حاکم فقط درصدد آن است که مردم را بدوشد و هر روز بر وسعت ویرانه‌ها بیفزاید.^(۲۸) اغلب مسافران اروپایی از وجود ناامنی و خطر حمله مداوم در هنگام سفر شکایت می‌کنند. در کاروانها هم حتی زمانی که خیلی بزرگ بودند، هیچ اطمینانی وجود نداشت که یک بیگانه مشکوک همسفرشان نباشد. حتی یکبار لباسهای یک کنسول انگلیسی را نیز به سرقت بردند و او ناگزیر با پای پیاده به سفر خود ادامه داد.^(۲۹) اقامتگاه وی نیز غارت شد.^(۳۰) شکایت به کارمندان دولت نیز اغلب بی‌فایده بود، زیرا بیشتر مواقع خود آنها نیز با دزدان همدست بودند. از این رو تصویر نامطلوبی از ایرانی در اذهان نقش بست، چنانکه گفته شد: دروغ‌گویی، بی‌نظمی، اهمال، تمایل به دزدی و طمع پول از ویژگیهای عمومی ایرانیان است.

پیشروی روسیه در قفقاز

تزارهای روسیه از قرن شانزدهم قصد داشتند قدرت خود را از طریق منطقه قفقاز به جنوب گسترش دهند. به عنوان مثال آنها عنوان شاهزاده‌گروسی (به معنای گرجستان) را به خود می‌دادند. پترکبیر مدت کوتاهی در زمان حمله افغانها به ایران، جنوب قفقاز را در خاک ایران اشغال کرد. از اواسط قرن هیجدهم یک هیأت مذهبی ارتدوکس - روسی در بین مردم اوستیای شرقی فعالیت می‌کرد. اوستیای شرقی بر دروازه‌های شمال و جنوب گذرگاههای قفقاز مسلط بود.^(۳۱)

در اواخر قرن هیجدهم روسیه درصدد برآمد تا به طور مستقیم مناسبات موجود در جنوب قفقاز را تحت نفوذ خود در آورد. تا آن زمان این منطقه موضوع مشاجره امپراتوریهای ایران و عثمانی بود. در ۱۷۹۵ بود که آقا محمدخان گرجستان را تسخیر کرد و ادعا داشت که با این کار قصد دارد، قلمرو گذشته ایران را به کشورش بازگرداند. در ۱۸۰۱ تزار روس، الکساندر اول (۱۸۰۱-۲۵) دولت مسیحی گرجستان شرقی را که از زمان موافقتنامه «کوچوک قینارچی» در ۱۷۷۴ تا این زمان تحت اقدامات حمایتی روسیه قرار داشت، تصرف کرد. چند سال بعد مناطق دیگر نیز از جمله گرجستان غربی ضمیمه روسیه شدند. گرجستان استقلال درونی خود را نیز که طالب آن بود، نتوانست حفظ کند، زیرا کلیسای گرجستان که از قرن چهارم به طور عمده مستقل شده بود، در کلیسای ارتدکس روسیه ادغام گردید و به همین ترتیب کشور با یک فرماندهی کل تحت اداره روسیه درآمد.^(۳۲) با الحاق گرجستان، روسیه به میزان زیادی حوزه قدرت خود را میان دریای خزر و سیاه‌گسترش داد. به سرعت مناطق دیگری نیز به اشغال روسیه درآمد و به این ترتیب روندی آغاز شد که نیم قرن به طول انجامید. ارتش روسیه به مرور زمان سراسر منطقه قفقاز را فتح کرد. مسلمانان حتی در مواردی با اعلام «جهاد» بر علیه این تصمیم بشدت مقاومت می‌کردند. در دهه ۱۸۳۰ تقریباً هر ساله مردم قفقاز قیام می‌کردند، طوری که امنیت عمومی این منطقه همیشه در معرض خطر قرار داشت. روسها فقط با بکارگیری شدید زور و خشونت می‌توانستند به این جنگ خاتمه دهند. در عین حال کلیسای ارتدکس در بین

تاتارها دست به تبلیغات مذهبی می‌زد. این کلیسا در آنجا به موفقیت بزرگی دست یافت و حدود ۶۰ هزار تاتار را که تقریباً شامل کلیه مردم اوستیا می‌شد، غسل تعمید داد. حکومت در منطقه قفقاز برای دولت روسیه به علت تنوع قومی زبانی و مذهبی بی‌نهایت دشوار به نظر می‌رسید.^(۳۳) به این دلیل پترزبورگ با امپراتوریهای عثمانی و ایران در قفقاز دچار تضاد و اختلاف نظر گردید، زیرا هر دو دولت حمله تزارها را تهدیدی به منافع خود می‌دانستند. به این دلایل بود که در طی سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۲ جنگی میان روسیه و دو امپراتوری ایران و عثمانی در گرفت. ارتش روسیه پیروزیهای متعددی به دست آورد. تنها، حمله ناپلئون به روسیه بود که این کشور را ناگزیر از عقب‌نشینی ساخت. با انعقاد معاهده «گلستان» از ۱۸۱۳ ایران ناگزیر از اعطای امتیازات بزرگی به روسیه شد. ایران در این عهدنامه، گرجستان، بخش شمالی رود ارس و بخش ایرانی منطقه آذربایجان را به همراه شهرهای دربند، گنجه و شوشی همچنین منطقه طالش در حاشیه دریای خزر از دست داد. بعلاوه شاه ایران متعهد شد که برای واردات کالا به ایران شرایط خاصی را برای تجار روسیه مهیا سازد و همچنین برای آنها حق کسب ملک، مستغلات و نیز صدور کالا به داخل کشور را بدون پرداخت حقوق گمرکی قایل گردید، بدون آن که چنین حقی متقابلاً برای تجار ایرانی وجود داشته باشد. به این ترتیب روسیه مجموعه‌ای از امتیازات سیاسی تجاری را کسب کرد که صدور محصولات نساجی آن کشور را که در کشورهای دیگر قادر به رقابت با محصولات برتر انگلیس نبود، تسهیل می‌ساخت.^(۳۴) از این رو ایران با معاهده گلستان نه تنها منطقه شمال غرب کشور و از آنجا زمینهای حاصلخیز خود را از دست داد، بلکه حق حاکمیت آن نیز محدود گردید. در این مقطع زمانی دوره جدیدی از تاریخ ایران آغاز شد. از سال ۱۸۱۳ به بعد نفوذ خارجی که از زمان لشکرکشی ناپلئون به مصر نقش نامعلومی داشت، در سیاست ایران به صورت یک عامل تعیین‌کننده درآمد. در عین حال قدرت شاه طوری سقوط کرد که دست آخر قدرتهای بیگانه می‌توانستند به طور گسترده در رخدادهای ایران نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند. این مطلب نیز قابل درک است که ایرانیان بعدها به دنبال فرصتهایی بودند تا مناطق از دست رفته را بار دیگر به دست آورند و روسیه را از آذربایجان خارج سازند.

ایران زیر نفوذ انگلستان

از زمانی که ناپلئون به مصر لشکر کشید، ایران برای اولین بار میدان تشنج جهانی گردید.^(۳۵) ایران به مثابه منطقه صف‌آرایی ناپلئون علیه هند، مستعمره انگلیس بود. در سال ۱۸۰۱ یکی از سفرای انگلستان موفق به امضای یک معاهده دوستی با ایرانیان شد. در این معاهده ایران در صورت حمله فرانسه از حمایت انگلیس بهره‌مند می‌شد و در عوض راه ایران به روی تجار انگلستان گشوده می‌گردید. بعلاوه انگلستان متعهد شد که ایران را از کمکهای نظامی خود بهره‌مند سازد. این وعده‌ها در زمان جنگ اول ایران و روس تحقق نیافت، طوری که بار دیگر ایران در پی کسب کمک از فرانسه برآمد. پس از معاهده «تیلسیت» با به رسمیت شناختن دعای روسیه بر گرجستان از سوی ناپلئون، ایران اعتماد خود را به فرانسه از دست داد و بار دیگر به انگلستان رو کرد. در دومین قرارداد مشروط ایران و انگلستان کمکهای بلاعوض، مواد اولیه نظامی و کمکهایی برای تربیت سرباز برای تهران مطرح شد. سفیری از ایران به لندن رفت و به این ترتیب سیاست ایران تحت نفوذ انگلستان قرار گرفت و سفیر انگلیس با وجود آن که عباس میرزا، فرمانده کل قوا قصد ادامه جنگ داشت، تصمیم گرفت ایران را برای امضای عهدنامه گلستان تحت فشار قرار دهد. در سال ۱۸۱۴ قراردادی میان ایران و انگلستان منعقد شد که طی آن با در نظر گرفتن کمک بلاعوضی بالغ بر ۱۵۰ هزار پوند برای شاه، ایران به سیاست انگلستان وابسته گردید. در سالهای بعد رابطه ایران با انگلستان به سردی گرایید، زیرا دولت لندن با این عقیده که نفوذ کشورش در ایران قطعی است، اقدامی برای فعالیت دائمی یک هیأت مذهبی در تهران صورت نداد، بلکه نمایندگی منافع انگلیس را به سفیری از کمپانی هند شرقی واگذار کرد. شاه پس از تعهد لندن در مورد ارائه کمک بلاعوضی که پرداخت آن به تعویق افتاده بود، ابتدا با این نمایندگی که از نظر خودش در شأن وی نبود، موافقت کرد. به این ترتیب قدرت دومی در کنار روسیه پا به میدان نهاد و در سیاست ایران نفوذ کرد، به طوری که ایران از جانب دیگری نیز دچار وابستگی گردید. در قرن نوزدهم وجود تضاد میان روسیه و انگلستان در آسیا ایران را به صورت یک «نیمه مستعمره» درآورد و سرانجام ایران در فضای منافع دولتهای استعماری تقسیم شد.^(۳۶)

جنگ دوم ایران و روسیه (۱۸۲۸-۱۸۲۶)

با عهدنامه گلستان نطفه درگیریهای بعدی میان ایران و روسیه بسته شد. خطوط مرزی در این عهدنامه به طور دقیق مشخص نشده بود. عشایر کمتر به مرزها توجه داشتند و دو طرف از کوچ آنها به عنوان دستاویزی برای شکایت استفاده می‌کردند. مردم در همه جا دست به شورش می‌زدند. در ایران گاه علیه حکومت استبدادی قیام می‌شد و در حوزه قدرت روسیه علیه سلطه بیگانه مبارزه می‌گردید. وقتی سفارت روسیه در تهران با برخوردی متکبرانانه به ایرانیان بی‌احترامی کرد، ایران به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا انتقام بگیرد.^(۳۷) روسیه چندان آمادگی گسترش دامنه نفوذ خود را نداشت و در نوامبر ۱۸۲۵ بخشی از مناطق بلا تکلیف را به اشغال خود درآورد. روحانیان آذربایجان، پیشاهنگان مقاومت ملی بودند و چنان ندای «جهاد» را برآوردند که شاه ناگزیر از تسلیم شد. عباس میرزا جبهه جنگ را به آن امید گشود که بتواند با کسب پیروزی پس از رسیدن به تاج و تخت بهتر به مشروعیت دست یابد.^(۳۸)

در بدو امر چنین به نظر می‌رسید که ارتش ایران قادر است، شکست ۱۸۱۲ را جبران سازد.^(۳۹) عباس میرزا تا شوشی پیش رفت و در عرض چهل روز این شهر را به تصرف خود در آورد.^(۴۰) پس از آنکه ژنرال «پاسکیویچ»^۱ در سمت فرمانده، جانشین «یرمولوف»^۲ شد، ورق برگشت و روسها با اشغال ارمنستان و نخجوان تا اردبیل، زادگاه صفویان و تبریز پیشروی کردند.^(۴۱) راه تهران باز بود.^(۴۲) از این رو حکومت شاه در معرض خطر قرار داشت. از آنجا که هیچیک از ایرانیان جرأت ابلاغ این خبر را به شاه نداشتند، ناگزیر دکتر «مک نیل»^۳، پزشک دربار، شاه را از این خبر ناگوار مطلع ساخت.^(۴۳) عباس میرزا با شمار محدودی از وفاداران خود بدون ملازم و پول به کوهها گریخت.^(۴۴) پیروزی روسها در درجه اول ناشی از ضعف فرماندهی ایران بود. فتحعلی شاه طماع از پرداخت پول لازم برای اداره جنگ به عباس میرزا دریغ کرد، طوری که تنها درآمدهای آذربایجان که عباس میرزا خود حکمرانش بود، در اختیار جنگ قرار داشت.^(۴۵)

2. Jermolov

1. Paskievitisch

3. Dr. Mc. Neill

ارتش ایران فقط تا زمانی که کشور را چپاول و غارت می‌کرد، قادر به تأمین مایحتاج خود بود.^(۴۶) با اتمام جیره سربازان اکثر آنها دست به فرار زدند. حتی فرمانداران هم عباس میرزا را در کارزار تنها گذاشتند.^(۴۷)

انگلستان در این وضع بغرنج به هیچ وجه از ایران حمایت نکرد، زیرا لندن معتقد بود که ایران آغازگر جنگ بوده است و آن کشور طبق قرارداد ۱۸۱۴ عهده‌دار هیچ مسئولیتی برای کمک به ایران نمی‌باشد. انگلستان با اعمال سیاست، ناجوانمردانه از اوضاع درهم ایران کمال استفاده را برد، به این ترتیب موافقتنامه‌ای را تنظیم کرد که براساس آن عقب‌نشینی نیروهای روسیه به سلب هرگونه مسئولیت از انگلستان مبنی بر کمک به ایران که در معاهده ۱۸۱۴ قید شده بود، مشروط گردد. وقتی دکتر «کورمیک»^۱، پزشک عباس میرزا که ناراحتیهای مزمن کبدی وی را درمان می‌کرد، این جانشین تاج و تخت را احضار نمود، عباس میرزا سخت به وحشت افتاد.^(۴۸) بعدها عباس میرزا در مقابل یکی از مبلغان به نام «وولف» موضوع اخاذی انگلیسیها را مطرح کرد.^(۴۹)

پولهایی که برای عقب‌نشینی نیروهای روسیه درخواست شده بود، سرانجام با ضمانت سرهنگ انگلیسی «ایساک هارت»^۲ که پیاده نظام ایران را فرماندهی می‌کرد، از بازارهای تبریز جمع‌آوری شد.^(۵۰)

عباس میرزا به دلیل فقدان منابع مالی نمی‌توانست در مذاکره با ژنرال روسی «پاسکیویچ»^(م) رفتاری در شأن خود داشته باشد. پول لازم از سوی انگلستان تأمین شد.^(۵۱) در نتیجه سفیر انگلیس به عنوان میانجی در مذاکرات شرکت کرد^(۵۲) و به نقل از یک منبع خبری حتی قرار بود، مذاکرات را به سود طرف ایرانی پیش ببرد.^(۵۳)

با معاهده «ترکمانچای» در سال ۱۸۲۸ قسمتهای دیگری از خاک ایران جدا شد. روسیه، ایروان (از ارمنستان) و نخجوان را گرفت و مرزهای رود ارس که تا به امروز پابرجا می‌باشند، شکل گرفت. ایران مجبور به پرداخت غرامات سنگینی گردید. احتمال تعدیل این غرامات فقط در شرایط جنگ روسیه با عثمانی میسر می‌گردید و روسیه نیز از همین امر در هراس بود. در عین

2. Isac Hart

1. Cormick

حال این جنگ در گرفت. ایران می‌توانست بار دیگر به حمایت از عثمانی جنگ را آغاز کند. (۵۴) همانند قراردادهای منعقدۀ با امپراتوری عثمانی (۵۵)، تجار روسی از حوزهٔ صلاحیت قضایی ایران خارج شدند، به طوری که بار دیگر حق حاکمیت ایران پایمال گردید. تنها پیروزی که از این شکست نصیب عباس میرزا شد، به رسمیت شناختن جانشینی وی برای کسب تاج و تخت ایران از سوی روسیه بود. شرایطی را که انگلستان برای تجار خود فراهم ساخت، می‌توان با شرایط سالهای ۱۸۳۶ و ۱۸۴۱ مقایسه کرد. (۵۶) آن زمان که میان عثمانی و روسیه جنگ در گرفت، اوضاع ایران به طور مشخصی بهبود یافت. میان پترزبورگ و استانبول مناقشه‌ای در گرفت که به نبرد استقلال‌طلبانۀ یونان مربوط می‌شد. نتیجهٔ این مناقشه نیز در قفقاز معلوم شد، «پاسکیویچ» بی‌آن‌که ایران جنگ را پذیرفته باشد، سپاه خود را در ۲۹-۱۸۲۸ به سوی مناطق شرقی عثمانی هدایت کرد. (۵۷) روسیه در معاهدهٔ «آدریانوپول» (آدرنه) بخشی از ارمنستان را به دست آورد و بعد به عنوان یک قدرت مطرح، وظیفهٔ حمایت از عثمانی را کسب کرد. وقتی انگلستان در معاهدهٔ تنگه‌ها^۱ به سال ۱۸۴۱ از خود مقاومت نشان داد، برنامهٔ توسعهٔ ارضی روسیه منتفی گردید.

در ایران پس از این دو شکست وقتی سفیر روسیه، «آس. گریبایدوف»، شاعر روسی در سال ۱۸۲۹ برای تحویل گرفتن غراماتی که بنا بود، ایران برای بازسازی روسیه (قفقاز. م.) بردارد، وارد تهران شد، نارضایتی عمومی و تنفر شدیدی از روسیه به وجود آمده بود. طی یک شورش عمومی علیه روسیه، «گریبایدوف» و گروهی از اعضای سفارت به قتل رسیدند. (۵۸) سفیر روسیه به دلیل هراس از مردم تا سال ۱۸۳۵، همچنان تحت حفاظت نیروهای امنیتی «ارک» تهران به سر می‌برد. (۵۹)

تصرف بخش بزرگی از ارمنستان توسط روسیه به نظر بسیاری از ارامنه به مثابهٔ تحقق یک رؤیای قدیمی بود. پس از فتح اعراب در قرن هفتم این اولین بار بود که یک دولت مسیحی بر ارمنستان سلطه می‌یافت. مطبوعات روسیه با تأکید بر این مطلب، آن را به خوبی مطرح

۱. این معاهده بین عثمانی، روسیه و انگلستان منعقد گردید (م.).

می‌کردند. (۶۰) ارامنه به عنوان یک ناجی از روسیه استقبال کردند و «ایچمیادزین»^۱، رهبر روحانی کاتولیک، یک گروه تشکیلاتی داوطلب را در اختیار روسها قرار داد. اما در آن زمان با وجود آن که ایران با اعطای امتیاز در تلاش تشویق ارامنه برای ماندن در ایران بود، احتمالاً بیش از صد هزار نفر از ایران و امپراتوری عثمانی به ارمنستان بازگشتند. به این ترتیب نواحی دیگری از ایران بعضاً خالی از سکنه گردید. برخی از این مهاجران بعدها بار دیگر به ایران آمدند. (۶۱) روسها نیز در تلاش تحریک نسطوریان به مهاجرت بودند که البته به نتیجه‌ای نرسیدند. (۶۲)

ارامنه به خودمختاری داخلی موردنظر خود دست نیافتند، زیرا تزار همانطور که با گرجیها برخورد کرد، مناطقی را که به تازگی به چنگ آورده بود، زیر پوشش حوزهٔ قضایی و اداری روسیه درآورد. همچنین از سال ۱۸۳۶ به بعد انتخاب رهبر کاتولیک نیز زیر نظارت روسیه قرار گرفت. (۶۳) با این وجود سلطهٔ تزار بر ارمنستان شکوفایی معنویت آن را تسهیل نمود. البته مستعمرهٔ ارمنستان در تفریس و «مؤسسهٔ لازاروف»^۲ که در ۱۸۱۸ در شهر مسکو تأسیس شد و فعالیتهای آن، زبان پیش‌پا افتادهٔ ارمنی را به صورت یک زبان ادبی درآورد، دارای سهم‌بسنایی در این امر بودند؛ زبان کلاسیک ارمنی که متعلق به قرون وسطی بود، از قرن‌ها پیش در صومعهٔ «وینه دیگ»^۳ حفظ شده است. (۶۴)

سلطهٔ روسیه جهت‌گیری جدید ارمنستان را به سوی آن کشور و دیگر مناطق غرب آغاز کرد. مردم ارمنستان با وجود سلطهٔ مسلمانان از قرن‌ها پیش به این سر توانسته بودند، هویت زبانی و مذهبی خود را حفظ کنند. از وقتی کلیسای ارمنستان از کلیسای امپراتوری روم شرقی جدا شد، مذهب به صورت عامل تعیین‌کننده‌ای درآمد که روحانیت ارمنستان همواره سعی در حفظ آن داشت. روحانیت ارمنستان با چشمانی باز قصد داشت، نفوذ بیگانه را از مردم دور سازد؛ به همین دلیل راهبان کاتولیک با وجود آن که از قرن ۱۴ مشغول تبلیغات مذهبی بودند، هیچگونه موفقیتی در این راه کسب نکردند. (۶۵)

1. Etschmiadzin

2. Lazarow institut

3. Wenedig

بسیاری از ارامنه که در آن زمان حدود سه میلیون نفر برآورد می‌شدند،^(۶۶) در خارج از ارمنستان زندگی می‌کردند. در شهرهای عثمانی و ایران محله‌های ارمنی‌نشین و وجود داشت که از مناطق مسلمان‌نشین جدا بودند. بزرگترین اجتماع ارمنی در شهر جلفا، واقع در استان اصفهان بود. این اجتماع در اواخر قرن شانزدهم، آن زمان که شاه عباس به منظور گسترش تجارت، دوازده هزار خانواده ارمنی را از ارمنستان کوچ داد، تشکیل شد. به مرور شهر جلفا در اثر کار و کوشش ارامنه در امر تجارت، به صورت یک منطقه مسکونی مهم و مرفه درآمد. در آغاز قرن ۱۹ از قرار حدود هفده هزار ارمنی ساکن این شهر بوده‌اند.^(۶۷)

یادداشتها:

1. Vgl. dazu und zum Folgenden: Encyclopedie de l'Islam, nouvelle ed.(Leiden, 1954 ff), Bd. III/2, S. 112ff; Hinz, W., Irans Aufstieg zum Nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert (Berlin, 1936); Braun, H., Geschichte des Irans seit 1500, in: Handbuch der Orientalistik, Bd.VI, Geschichte der islamischen Länder, 3.Abschn. Neuzeit (Leiden/Köln, 1959), S.98-181; Ramazani, R.H., The Foreign Policy of Iran (Charlottesville, 1966); Sykes, P.A History of Persia, Bd. 2 (London, 1921) ,S.289ff. Der Islam, Bd. II, hrsg. von E.E. von Grunebaum (Frankfurt am Main, 1971), S.176 ff; Daniel N., Islam, Europe and Empire (London, 1966), S. 184ff. Zur Literatur vgl. Ehlers, E., Iran , Ein bibliographischer Forschungsbericht (A Bibliographic Research Survey),mit Kommentaren und Annotationen, in: Bibliographien zur Regionalen Geographie und Landeskunde, hrsg. von W. Sperling Und L. Zögner, Bd. 2 (München- New York-London- Paris , 1980); Spuler, B., Und Forrer, L., Der Vordere Orient in islamischer Zeit, Wiss. Forschungsberichte, geisteswissenschaftliche Reihe, hrsg. von K. Hörn, Bd. 21, Orientalistik III (Bern, 1954); Busse, H., Literaturübersicht über die Geschichte des islamischen Persiens, veröfentlichungen 1954- 1971, in: Historische Zeitschrift hrsg. von Th. Schieder unter Mit- wirkung von L. Gall Sonderheft V, hrsg. von W. Kienast (München, 1973).
2. Vgl. Enzyklopädie des Islams, Geographisches, ethnographisches und biographisches Wörterbuch der muhammedanischen Völker, 4 Bde. (Leipzig, 1913-34), Ergänzungsband (1938), Bd. IV, S. 376ff.

- Greece in 1820-29 (London, 1831), S. 107; Buckingham, J.S., Travels in Assyria, Media and persia, 2 Bde. (London, 1830), Bd. I, S. 415f
10. Vgl. Unten S. 15ff
11. ABM FC-4, Pers. Mission, Tagebücher und Abhandlungen, Nr. V; Ashraf, A., Historical Obstacles to the development of a bourgeoisie in Iran, in Cook, M.A., (Hg), Studies, of the Economic History of the Middle East from the rise of Islam to the Present day (London, 1970), S. 308-333.
12. Fowler, G., Three Years in Persia, with travelling adventures, 2 Bde. (London, 1841), Bd. II, S.38. Vgl. auch Ramazani, R.K., The Foreign Policy, S. 33ff und die entsprechenden Aussagen diverser Reiseberichte, Z.B. Alcock, Th., Travels, S.79; Keppel, G., Reise von Indien durch Persien und Russland nach Grossbritannien (Jena, 1827), S. 187. Ebenso: Lambton, A.K.S., Persia: Breakdown of Society, S. 436 ff.
13. ABM- FC-4, Pers. Mission, Tagebücher und Abhandlungen, Nr. II; Hoernles und Schneiders Reise nach Isfahan und Kurdistan, 15. und 23. Juni, Missions, Magazin, Jg. 1837, S. 463.
14. Fowler, G., Three Years, Bd. I, S. 36f
15. Fowler, G., Three Years, Bd. II, S. 37f . Vgl. ABM FC-4, Pers. Mission, Tagebücher und Abhandlungen, Nr. II, Hoernles und Schneiders Reise nach Isfahan und Kurdistan, 4.- 8. Juli. Vgl. Missions- Magazin, Jg. 1837, S. 467; Lambton, A.K.S., Persia: Breakdown of Society, S. 438.
16. ABM FC-4, Pers. Mission, Tagebücher und Abhandlungen, Nr. II, Hoernles und Schneiders Reise nach Isfahan und Kurdistan, 10./11. Juni. Vgl. Perkins, J., A

3. Vgl. Encyclopedie de l'Islam, nouvelle ed., Bd. VI (leiden- Paris, 1978), S. 39ff
4. Vgl. Röhrborn, K.-M., Provinzen und Zentralgewalt Persiens im 16. und 17. Jahrhundert, Studien Zur Sprache, Geschichte und Kultur des islamischen Orientes, hrsg. von B. Spuler, Neue Folge, Bd. 2 (Berlin, 1966)
5. Vgl. Ramazani, R. H., Foreign Policy, S. 28.
6. Olearius, A., Oft begehrte Beschreibung der neuen Orientalischen Reise (Schleswig, 1647), Neudruck (Tübingen, 1977); Chardin, J., Journal d'un voyage du Chevalier Chardin en Perse et aux Indes Orientales (Londres, 1686); Engelbert Kämpfer, Am Hofe des Persischen Grosskönigs, Das erste Buch der Amoenitates Exoticae, eingeleitet und herausgegeben von W. Hinz, Quellen und Forschungen zur Geschichte der Geographie und Völkerkunde, Bd. 7 (Leipzig, 1940), Neudruck (Tübingen, 1977); Zu Weiteren Reisenden Vgl. Ehlers, E., Iran, ein bibliographischer Forschungsbericht, S. 46ff. vgl. auch Schuster - Walsler, Sybilla, Das safawidische Persien im Spiegel europäischer Reiseberichte (1502-1722), Untersuchungen zur Wirtschafts und Handelspolitik (Baden- Baden, 1970)
7. Vgl. Encyclopedie de l'Islam, Bd. IV, S. 52; Algar, H., Religion and State in Iran. 1785-1906 (Berkeley, 1969), S. 26ff, 60, Der Islam, Bd. II, S. 170ff
8. Ramazani, R.H., The Foreign Policy, S. 19ff; Lambton, A.K.S., Persia: Break down of Society, in: The Cambridge History of Islam, Bd. I (Cambridge, 1970), S.430ff.
9. Lambton, A.K.S., Persia: Breakdown in Society, S. 431ff; Brockelmann, (-). Geschichte der islamischen Völker und Staaten (München und Berlin, 1939), S.377ff. Vgl. auch die Reiseberichte: Alcock, Th., Travels in Russia, Persia, S.377ff. Vgl. auch die Reiseberichte: Alcock, Th. Travels in Russia, Persia, Turkey and